حجيت فهم سلف و پاسخ به شبهات مخالفين

نویسنده:

عبدالله بن عمر الدمیجی

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | حجیت فهم سلف و پاسخ به شبهات مخالفین | | | |
| **عنوان اصلی:** | شبهات العصرانیین (الإسلاميين) حول اعتماد فهم السلف للنصوص الشرعية | | | |
| **نویسنده:** | عبدالله بن عمر الدمیجی | | | |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | تیر (سرطان) 1395 شمسی، شوال 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سایت نوار اسلام | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

# فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc440547427)

[در آمد 8](#_Toc440547428)

[شبهۀ اول 21](#_Toc440547429)

[پاسخ به شبهۀ اول: 22](#_Toc440547430)

[شبهۀ دوم 32](#_Toc440547431)

[پاسخ این شبهه از چند جهت است: 32](#_Toc440547432)

[شبهه سوم 37](#_Toc440547433)

[پاسخ به شبهه سوم: 38](#_Toc440547434)

[شبهه چهارم 51](#_Toc440547435)

[پاسخ به این شبهه: 51](#_Toc440547436)

[شبهه پنجم 56](#_Toc440547437)

[پاسخ به شبهه پنجم: 57](#_Toc440547438)

[شبهه ششم: 71](#_Toc440547439)

[پاسخ به شبهه ششم: 72](#_Toc440547440)

[شبهه هفتم 78](#_Toc440547441)

[پاسخ به این شبهه: 78](#_Toc440547442)

[شبهه هشتم 84](#_Toc440547443)

[پاسخ به شبهه هشتم: 85](#_Toc440547444)

[شبهه نهم 90](#_Toc440547445)

[پاسخ به شبهه نهم: 91](#_Toc440547446)

[خاتمه 97](#_Toc440547447)

# مقدمه

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمد لله ربِّ‌العالـمین، والصلاةُ والسَّلام علی أشرف الأنبياءوالـمرسلین نبیِّنا محمد، وعلی آله وصحبه أجمعین.

یکی از مهم‌ترین وظایف علماء و دانش‌پژوهان دینی وپاسداران عقیده اسلامی درهم شکستن شبهات مخالفان و پاسخ گفتن به آنهاست، چنانکه رسول اکرم ج می‏فرماید: «به دنبال هر نسلی کسانیکه بهترند این علم را عهده‌دار می‌شود و به دوش می‌کشند و آن را از تحریف گزافکاران ودست برد باطل گرایان و تاویل یاوه گویان مصئون می‏دارد».

و در ادوار تاریخ همواره علما و حامیان دین این وظیفه والا و ارزشمند را برای رضامندی خداوند متعال و دفاع از قرآن و پیامبر و خیر خواهی حکام و تودۀ مسلمین انجام داده‌اند.

اینجانب نیز برای آنکه گامی در مسیر آنان برداشته باشم و چون با خود عهد بسته بودم تا شبهاتی را که شیعه در مورد استدلال از نصوص در پرتو فهم سلف صالح مطرح می‏کنند را جمع‌آوری نموده و به آن پاسخ گویم. از این رو توانستم این شبهات را که در کتاب‌هایشان بار بار مطرح شده و آن را به عنوان دلیل در مخالفت با التزام به پارۀ از نصوص و پذیرفتن آن در پرتو فهم سلف صالح ارائه می‏کردند، جمع‌آوری نمایم.

و از آنجا که معترضان به سلفی‏گری دیدگاه‏های مختلفی دارند، ازاین رو فقط شبهات آنهایی مورد بررسی قرار گرفته که به نص شرعی و فهم سلف صالح به صورت کلی احترام می‏گذارند؛ اما با استناد به بعض از شبهاتی که آن را از متکلمین و یا از برخی از متفکران لائیک معاصر و از خاور شناسان و غیره به ارث برده‏اند به مخالفت با سلفی‏گری پرداخته و چنین مستنداتی برای آنها مخالفت با نصوص را آسان کرده است، و مفاهیم جدیدی برای نصوص ساخته‌اند. اما در کل به نصوص احترام می‏گذارند و به خود اجازه نمی‏دهند که نصوص را زیر پا بگذارند، و اگر فردی از آنها به خود اجازه چنین جسارتی را بدهد خوانندگانشان که همواره با نگاه تقدیس و تعظیم به نصوص می‏نگرند نخواهد پذیرفت، وآنان به گمان خود نیاز دارند که به گونه‏ای جدید مفاهیم این نصوص را همراه با نرمش ارائه دهند تا با مفاهیم و مبادی که از دیدگاه آنها امور مسلّم و قطعی دوران معاصر به شمار می‌آید اصطکاک پیدا نکند.

و به این افراد روشنفکران اسلامی گفته می‏شود تا اینگونه لیبرالها و سکولاریستها و امثالشان را جدا کنند.

گرچه این گروه‏ها در احترام گذاشتن به نصوص و استدلال از آن متفاوت اند اما آنچه نکته اشتراک همۀ آنها به شمار می‌آید این است که به بررسی نصوص در چارچوب فهم سلف صالح پایبند نیستند و می‏کوشند برای پاره‏ای از نصوص، مفهومی جدیدی هرچند ناآشنا با اندیشه سلف صالح باشد ارائه دهند، تا اینگونه آنچه آنها می‎گویند با داده‏های زمان ما و مفاهیم فکری معاصر هم‎آهنگ باشد.

لازم بود مقدمه مذکور را به عنوان پیش درآمد این بحث ارائه کنم سپس معانیی واژه‏های بحث و اسباب مخالفت این گروه‏ها با فهم سلف صالح را نیز ذکر می‏کنم، و سپس شبهاتی را که این مکتب فکری ارائه می‏دهد و آن را به عنوان مجوّز عدم التزام خود به فهم سلف صالح بیان می‏دارد پاسخ خواهم گفت.

مهم‌ترین شبهات عبارت‌اند از:

شبهۀ اول: فهم سلف منبعی انسانی است و سلف معصوم نیستند پس نباید در التزام به آن با آنچه منبع آن وحی است مقایسه شود، پس بنابراین باید بین شریعت و فقه فرق گذاشت.

شبهۀ دوم: سلف در فهم نصوص اختلاف دارند، و اشتباهات بعضی از آنها و استنباط از اسرائیلیات مانع التزام به فهم آنان می‏شود.

شبهۀ سوم: التزام به فهم سلف به جمود و تقلید و بسته شدن دروازۀ اجتهاد می‌انجامد.

شبهۀ چهارم: التزام به فهم سلف بر خلاف فرمان الهی است، که به تدبّر و اندیشیدن در قرآن کریم و استنباط احکام جدید که در زمان سلف کسی آن را نمی‏شناخته، فرمان داده است.

شبهۀ پنجم: التزام به فهم سلف صالح به توقف عقل و حرکت علمی می‏انجامد.

شبهۀ ششم: انگیزۀ از طرح التزام به فهم سلف صالح احساسات و مقدس دانستن اشخاص و محبت به نیاکان است.

شبهۀ هفتم: التزام به فهم سلف صالح یعنی نشخوار کردن گذشته و پرسیدن از مرده‏ها در مورد زندگان.

شبهۀ هشتم: فهم سلف میراث باقی مانده گذشتگان است و میراث کلمۀ مجملی است که حق و باطل را شامل می‌شود.

شبهۀ نهم: تغییر زمان مستلزم تغییر درک و فهم است. و بحث را با نتیجه گیری و ذکر منابع و مأخذ آن و فهرست کلی موضوعات به پایان خواهیم رساند.

قبل از پاسخ گفتن به این شبهات نا گفته نماند که باید دانست که:

اول: اینکه ذکر یک شبهه به معنی این نیست که عیناً با همین کلمات مطرح شده، یا همه مخالفان آن را مطرح کرده‌اند، بلکه از مجموعه طرح‏ها و چون و چراهای آنان این شبهه ثابت می‏شود، قبل از پرداختن به هر شبه‏ای، پاره‏ای از اقوال مخالفان را ذکر میکنم که این شبهه و پرسش از آن برمی‏آید، و موضع آنها را در برابر فهم سلف صالح روشن می‏کند، هر چند آن را به صراحت نگفته باشند.

و گاهی مطلبی را می‏گوئیم که ممکن است برای آنها جای سوال و شبهه باشد، هر چند به صراحت آن را مطرح نکرده‏اند و اینگونه بر همه شبهاتی‏که مطرح شده یا احتمال طرح آن می‏رود پاسخ خواهیم گفت.

دوم: اینکه گفته‏های بعضی از این دانشمندان متناقض و متضاد است و در بسیاری از کتاب‏هایشان این تضاد مشاهده می‏شود، چون هرکس فقط به عقل استناد ورزد دچار اینگونه تناقضی خواهد شد، زیرا او از روش روشنی‌که دارای نشانه‏های واضح و به هم پیوسته پیروی نمی‏کند، بلکه رأی و دیدگاه‏های است که بر حسب شرایط تغییر می‏یابد.

چنانکه خداوند متعال می‏فرماید:﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾ [النساء: 82].

اما اثر این شبهه را در بخش اجرایی نزد او مشاهده می‏کنیم.

مثلا: در فتواهای فرد یا در موضعی‏که در برابر پاره‏ای از نصوص اتخاذ می‏کند، مشخص می‏شود.

و در پایان، این تلاشی است مختصر در پرداختن به این شبهات و پاسخ گفتن به آن، اگر درست باشد همان چیزی است که می‏خواهم، و اگر نباشد از خداوند آمرزش می‏جویم؛ و از خداوند می‏خواهم که این‏کار را خالص برای خود بگرداند و آنرا بپذیرد.

اللهم رب جبرائیل وميكائيل وإسرافيل فاطر السموات والأرض عالم الغيب والشهادة أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، اهدني لـمـا اختلف فيه من الحق بإذنك إنك تهدي من تشاء إلى صراط مستقيم. وصلى الله وسلم وبارك على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

عبدالله بن عمر الدمیجی

مكه مكرمه

17/5/1433 هـ

# در آمد

در بیان معنی واژه‏ها و مهم‌ترین اسباب این موضع، نخست معنی واژه‏های بحث:

1. شبهات جمع شبهه و در لغت یعنی التباس و اختلاط، در لسان العرب آمده: «أمور مشتبه یعنی پیچیدگی‏ها»([[1]](#footnote-1)).

و صاحب مختار الصحاح می‏گوید: شبهه یعنی التباس و امور مشتبه یعنی آنچه دارای اشکال و پیچیدگی است. و متشابهات یعنی همگون‏ها و هم مانند([[2]](#footnote-2)).

و فیومی می‏گوید: شبهه در عقیده یعنی مأخذ دارای لبس است و شبهه نامیده شده چون مانند و شبیه حق است([[3]](#footnote-3)).

و در اصطلاح: یعنی آنچه به دل خطور می‏کند و مانع از رسیدن دل به حقیقت می‏شود([[4]](#footnote-4))، چون حق با باطل برایش مشتبه می‏گردد و برای او روشن نمی‏شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‏گوید: و شبه‏ای که بوسیلۀ آن بعضی از مردم گمراه می‏شوند، همان است که حق و باطل در آن مشتبه و به هم آمیخته است([[5]](#footnote-5)). و می‏گوید: و برای مردم باطل محض مشتبه نمی‏گردد، بلکه حتماً باید با مقداری از حق آمیخته شود تا مردم دچار اشتباه گردند.

پس شبهه یعنی آنچه حق و باطل را درهم می‏آمیزد و گمان برده می‏شود که باطل حق است. و منظور از شبهه در این کتاب یعنی آنچه مخالف آن را دلیلی برای عدم التزام خود به فهم نصوص شرعی در پرتو فهم سلف صالح گمان می‏برد([[6]](#footnote-6)).

1. منظور از روشنفکران اسلامی، علما و متفکرانی است که اسلام‏گرا نامیده می‏شوند، کسانی تحت تاثیر مکتب فکر تجدد گرایی (عقل گرایی)([[7]](#footnote-7)) قرار گرفته‌اند که به صورت کلی یا جزئی استناد به نصوص شرعی را در سایر امور زندگی نمی‏پذیرند، و اینان عبارتند از سکولاریست‏ها و کسانی‏که چپ اسلامی فامیده می‏شوند.

و آنها شیوه‏ای مرکب و تلفیقی یعنی طرح‏های آنان و دیدگاه‏های مرجعیت اسلامی که به طور کلی آن را قبول دارند و به آن فرا می‏خوانند، در پیش گرفته‌اند، و چون در کل منابع اسلامی را می‏پذیرند به آنها اسلام‏گرا گفته می‏شوند تا از عموم متجددین متمایز گردند.

اما آنها بر این باورند که شریعت با پاره‏ای از داده‏‌های معاصر تعارض دارد و در نتیجه به باور آنها پیشرفت علمی و فرهنگ معاصر می‏طلبد که برای بخشی از نصوص شرعی و تعالیم سنتی دینی در چارچوب مفاهیم فلسفی و علمی رایج تفسیر نو ارائه گردد.

1. مقصود از سلف:

سلف یعنی گذشته و گذشتگانی‏که رفته‌اند([[8]](#footnote-8)).

پس کلمه سلف در لغت به آباء و اجداد و خویشاوندانی‏که از شما در سن و سال بزرگتر و برترند و گذشته‌اند اطلاق می‏گردد([[9]](#footnote-9)).

و همچنین بر معانی دیگری اطلاق می‏شود ولی اغلب بیشتر به مفهوم تقدم و در زمان گذشته بودن بیان می‏گردد([[10]](#footnote-10)).

اما در اصطلاح کلمه سلف دو مفهوم و مدلول دارد:

أ- مدلول زمانی تاریخی:

یعنی کسانیکه در سه قرن برتر نخستین تاریخ اسلام می‏زیسته‌اند و رسول اکرم ج به بهتر بودن آنان گواهی داده است و آنان عبارتند از: صحابه ش، و تابعین، و تابعین آنها کسانیکه بدعت گذاری نکرده‌اند و به نیکی از صحابه پیروی نموده‌اند. چنان که رسول اکرم ج می‏فرماید: «بهترین قرنها قرن من است و سپس کسانیکه بعد از آنها می‏آیند و سپس کسانیکه پس از آنان می‏آیند، سپس قومی خواهد آمد که گواهی دادن هر یک از سوگندش پیشی می‏گیرد و سوگندش از گواهی‌اش سبقت می‏جوید»([[11]](#footnote-11)).

ب- مفهوم و مدلول منهجی:

و این یعنی آنچه پیامبر ج و اصحاب وی بر آن بوده‌اند، و این شامل اعتقادات آنان و عبادات و رفتار و سلوک آنها می‏شود، همان طور که شامل شیوه آنها در استدلال و فراگرفتن نیز می‌شود، چنانکه الله متعال می‏فرماید: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ [يوسف: 108].

«(ای پیامبر!) بگو: این راه من است، من با بصیرت (کامل) به سوی الله دعوت می‌کنم، و کسانی که از من پیروی کردند (نیز چنین می‌کنند) و خداوند پاک و منزه است، و من از مشرکان نیستم».

و بر اساس گفتۀ الله أ که می‏فرماید: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: 153]

«و این راه مستقیم من است، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های (پراکنده) پیروی نکنید، که شما را از راه خدا دور می کند، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش نموده است، شاید پر هیزگار شوید».

و آنچه در بعضی از روایات حدیث؛ تقسیم شدن امت آمده، نیز به بیان شیوه گروه رستگار پرداخته است، چنانکه رسول اکرم ج فرموده: (آنچه من و اصحاب من بر آن هستیم) ([[12]](#footnote-12)).

بنابر این رسول اکرم ج گروه رستگار را به آنچه اهل یک زمان مشخص بر آن قرار دارند مرتبط ندانست بلکه گروه رستگار را با شیوه‏ای واضح که نشانه‏های آن مشخص است پیوند داد.

مفهوم تاریخی کلمه سلف بدون تردید در مفهوم منهجی و شیوه‏ای داخل است، و اینرا به آن اضافه می‏کند که هر کس در مسیر آنان گام برداشت و راه آنها را در پیش گرفت، گرچه در زمانی بعد از آنها بیاید از آنها به شمار می‏آید و به آنان نسبت داده می‏شود. پس سلف صالح صحابه -رضوان الله علیهم- هستند، و هر کسیکه راه آنان را در پیش گیرد و بر شیوه و منهاج آنان گام بردارد به آنان نسبت داده می‏شود، تابعین و پیروان شان که در قرن‏های برتر می‏زیسته‌اند به عنوان اولین پیروان سلف به شمار می‏آید و پس از آنها هر کس تا روز قیامت به راه آنان برود سلفی است.

پس این دو مدلول (تاریخی، و منهجی) دو مفهوم و مدلول به هم پیوسته می‏باشند.

از این رو هر کسی‌که در قرن‏های برتر می‌زیسته است از سلف به شمار نمی‌آید مگر آن بر همان راه و روشی باشد که پیامبر ج و یارانش بوده‌اند،

راه و روش قرآن و سنت و کسانیکه بعد از آنها می‏آیند از پیروان سلف به شمار نخواهند آمد، مگر آنکه راه آنان را در فهمیدن قرآن و سنت و عمل به آن در ظاهر و باطن در پیش گیرند.

و این مفهوم منهجی مرادف است با واژۀ اهل السنة والجماعه که آنها کسانی اند که به قرآن و سنت تمسک جسته‌اند. و عبارتند از صحابه و تابعین و پیروان‌شان و کسانی‏که در قول و عمل و اعتقاد راه آنان را در پیش گرفته‌اند([[13]](#footnote-13)).

تردیدی نیست که تابعین به صحابه نزدیک‌تر بوده و مراد الله و رسول را از نصوص بهتر می‌فهمیده‌اند، چون آن شاگردان صحابه بودند و علم و دانش را از آنها فرا گرفته و با آنها همراه بوده‌اند و پیروی از صحابه و پذیرفتن اقوال آنها و فتوا دادن به آن اجماع کرده‌اند که هیچکس به این کار اعتراض نداشته است([[14]](#footnote-14)).

و مشخص است که هر کسی‏که به سخن متبوع و احوال و امور ظاهری و باطنی آن آگاه‏تر باشد، او به داشتن تخصص در آن از دیگران سزاوارتر است([[15]](#footnote-15)).

بنابر این امام شاطبی می‏گوید: تابعین به سیرۀ صحابه و پیامبر پایبند شدند تا اینکه در دین آگاهی پیدا کرده و در علوم شرعی به قلّه رسیدند([[16]](#footnote-16)).

از این رو آنچه از قرآن و سنت صحابه و تابعین فهمیده و استنباط کرده‌اند به محوریت و مرجعیت از فهم و استنباط کسانی‏که بعدها آمده‌اند اولی‌تر است([[17]](#footnote-17)).

سفارینی / می‏گوید: «منظور از مذهب سلف یعنی آنچه صحابه کرام -رضوان الله علیهم- و برجستگان تابعین و پیروان‌شان و ائمه‏ای که امامت و جایگاه‏شان در دین مورد پذیرش مردم است بر آن بوده‌اند، نه کسانی‏که به بدعت گذاری متهم شده و یا جزو خوارج و روافض و قدریه و مرجئه و جهمیه و معتزله و کرامیه و امثال‏شان بوده‌اند([[18]](#footnote-18)).

پس هرکس به یکی از این هواپرستی‏ها و بدعت‏ها آلوده باشد از سلفی که مقتدا هستند به شمار نمی‏آید، حتی اگر در قرن‏های برتر صدر اسلام زیسته باشد.

و می‏توان اصطلاح سلف را به سه مدلول تقسیم کرد:

1. مدلول زمانی: که صحابه و تابعین و پیروان شان کسانی‏که در سه قرن اول اسلام می‏زیسته‌اند، می‏باشند.
2. مدلول و مصداق منهجی: و آنها کسانی اند که در تعامل با نصوص از لحاظ علمی و عملی و اعتقادی راه و روش رسول اکرم ج و اصحابش را در پیش گرفته‌اند.
3. مصداق و مدلول مذهبی: و آن تطبیق عملی مدلول منهجی و سلوکی است و آن مطالبی است که سلف از نصوص قرآن در علم و عمل استنباط کرده‌اند، و شامل مهم‌ترین اقوال و دیدگاه شان در اعتقاد می‏باشد([[19]](#footnote-19)).
4. فهم سلف: یعنی روایات و افعال صحابه و تابعین و آنچه صحابه و تابعین و پیروان‌شان از مجموع نصوص شرعی یا آحاد آن در امور علمی و عملی دین استنباط کرده و فهمیده‌اند([[20]](#footnote-20)).

یعنی باهمه‏ای آنها بر آنچه نظرشان بوده اجماع داشته‌اند، و یا اینکه افرادی اقوال و دیدگاه‏های ارائه کرده‌اند و کسی از صحابه و تابعین با آن مخالفت نکرده است.

چنانکه آنچه در آن اختلاف کرده‌اند و آرای متفاوتی داشته‌اند یا بعضی در مسئله‏ای به خطا رفته‌اند، این درک و دیدگاه بعضی از سلف به شمار می‏آید و نمی‏توان آن را به عنوان درک و فهم همۀ سلف دانست.

و بنابر این فهم سلف یعنی آنچه سلف از نصوص به عنوان مراد الله و رسول فهمیده‌اند.

و مستند آنها در شناخت منظور پروردگار از سخنش، افعال و رهنمودهای پیامبر ج بوده‌اند که به عنوان مفسّر قرآن، آن را مشاهده می‏کرده‌اند([[21]](#footnote-21)).

پس هر آنچه رسول اکرم ج به آنها فرمان می‏داده انجام می‏داده‌اند و هر خبری که می‏داده آن را تصدیق می‏کردند و اگر دچار اشکالی می‏شدند می‏پرسیدند، که چنین می‏توان خلاصه کرد:

1. اگر نص از امور علمی خبری بوده آن را تصدیق می‏نموده و به آن ایمان می‌آوردند و یقین کامل داشتند.
2. اگر نص از آنها انجام کاری یا ترک کاری را می‏خواست تا جایی‎که می‏توانستند دستور را اجرا می‏کردند.

ج- اگر شارع در مورد کاری سکوت کرده بود، آن را رها می‏کردند و بوسیله آن به خداوند تقرّب نمی‏جستند([[22]](#footnote-22)) که با این قید از مصالح مرسله بیرون می‏شدند.

و یا با دو شیوه می‏توان به چنین درکی رسید:

1. فراگیری کامل همه اقوال آنها که در کتاب‏های روایی و حدیثی و تفسیر و غیره آمده است([[23]](#footnote-23)).
2. نقل کردن از کسانی‏که به اقوال آنان آگاهی دارند([[24]](#footnote-24)).

دوم: چرا متجددین با التزام به فهم سلف صالح در نصوص شرعی مخالف اند؟

وقتی موضع این گروه در برابر نصوص شرعی را بررسی کنیم و به تلاش مستمر آنها را برای ایجاد راه‏های بدون رفتی بنگریم که به آنها اجازه بیرون آمدن از التزام به فهم سلف در نصوص شرعی را می‏دهد تا بتوانند درک و فهمی نو و نرم ارائه کنند که به آنها آزادی تجدید نظر در اجرای بعضی نصوص و یا ترک آن را می‏دهد چون از دیدگاه آنها با واقعیت زندگی و عصر حاضر سازگاری ندارد.

مهم‏ترین اسباب چنین دیدگاه و موضعی موارد ذیل است:

1. پائین آوردن جایگاه نص شرعی و دلالت آن با پافشاری بر توسعه دادن دایره ظنی بودن دلالت نص یا ثبوت آن.

و با تاکید بر اینکه نص دیگر مانند این می‏تواند مخالف آن باشد، و یا آن بر خلاف ظاهرش تاویل شود و یا حمل بر مجاز گردد.

وقتی تعامل آنها با خود نص شرعی اینگونه است به طریق اولی از ارزش دیدگاه و فهم سلف از نص کاسته خواهد شد و به آن التزامی نخواهد بود.

1. ندانستن حقیقت شیوۀ سلف و مذهب شان در فهم نصوص یا تجاهل در این مورد، شبهاتی‏که طرح می‌کنند اغلب بر اساس عدم شناخت حقیقت فهم و شیوۀ سلف است، چنانکه آنها مذهب سلف را در نصوص صفات نفهمیده‌اند و گمان برده‌اند که مذهب سلف تفویض است([[25]](#footnote-25)).
2. محاکمه مذهب سلف و فهم آن به خاطر آرای اشتباه بعضی از منتسبین به آنها، که اشتباه آنها تعمیم داده می‏شود و وسیله برای عیب جویی فهم سلف، و در نتیجه عدم التزام به آن قرار داده می‏شود.
3. غالب بودن حس دفاعی به صورت نامنظم و با روحیه احساس شکست در برابر غرب و تمدن آن، با چنین حس و روحیه‏ای آنان می‏خواهند شبهاتی‏که غرب و پیروانش در مورد اسلام مطرح می‌کنند را پاسخ گویند، اما اینها می‏خواهند با تاویلات و آرای خطرناک که مخالف فهم سلف از نصوص شرعی است، به آنها پاسخ بگویند، به خصوص در قضایای سیاسی، جهاد، قضیۀ زن و ولاء و براء. و چون فهم سلف از این نصوص مانعی است بر سر راه آنها به این پناه می‏برند که فهم سلف حجت نیست و نیازی به التزام به آن نیست.
4. واقع‌گرایی افراطی و گرایش ایجاد هم‏آهنگی، و این نتیجه شکست در برابر وضعیت حاکم است. و تلاش برای تاویل نصوص و ارائه مفهومی جدید از آن که مخالف فهم سلف باشد به گونه‏ای که واقعیت موجود زندگی را همراه با مخالفت‏های شرعی‏اش می‏پذیرد این تلاش نافرجام برای آن است که به اوضاع موجود مشروعیت بدهند و یا حد اقل از مخالفت آن با احکام شرعی بکاهند و تلاشی برای ایجاد هم‏آهنگی بین طرح‌های فکری و فلسفی غربی و بین شریعت اسلامی مانند ایجاد هم‏آهنگی بین دموکراسی و نظام سیاسی در اسلام، و یا حقوق بشر در غرب و حقوق بشر در شریعت اسلامی و امثال آن. بنابر این به جای دعوت به تغییر اوضاع ما به آنچه سعادت دنیا و آخرت ما را تضمین می‏کند و خداوند از ما می‏خواهد و به جای آن که ما اوضاع خود را اسلام کنیم می‏کوشیم که اسلام را با واقعیت تغییر دهیم و پیرایش کنیم و بدون شک این مشکل بزرگی است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نرقّع دنيانا بتمزیق ديننا |  | فلا ديننا يبقى ولا ما نرقع([[26]](#footnote-26)) |

ما با پاره پاره کردن دین خود دنیای خویش را وصله و پیوند می‏زنیم پس نه دین مان باقی می‏ماند و نه آنچه پیوند می‏زنیم.

ممکن است گاهی به علّت موانع بزرگ ناتوانی مسلمین ما نتوانیم اسلام را به طور کلی و فراگیر اجرا کنیم، ولی در چنین حالتی همان طور که الله متعال می‏فرماید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ وَٱسۡمَعُواْ وَأَطِيعُواْ وَأَنفِقُواْ خَيۡرٗا لِّأَنفُسِكُمۡۗ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ [التغابن: 16]

«پس تا (جایی که) می‌توانید از الله بترسید، و گوش دهید، و فرمان برید، و انفاق کنید که برای خود شما بهتر است، و کسانی که از بخل و حرص نفس خود مصون بمانند آنانند که رستگارند».

نه اینکه خود را گول بزنیم و ناتوانی و کوتاهی خود را پوشش شرعی و دینی بدهیم و ادعا کنیم که شریعت به این کار ما را ملزم نکرده و یا این کار مخالف شریعت نیست، و اینگونه بکوشیم تا مخالفان دین از قبیل متفکران سکولاریست و یا غربی‌ها را خوشنود کنیم، در صورتی‏که باید برای انجام کار‌هایی تلاش کنیم که موجب خوشنودی خداوند متعال می‏گردد، چنانکه می‏فرماید:

﴿يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ لِيُرۡضُوكُمۡ وَٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَحَقُّ أَن يُرۡضُوهُ إِن كَانُواْ مُؤۡمِنِينَ﴾ [التوبة: 62]

«(منافقان) برای شما به الله سوگند می‌کنند تا شما را خوشنود کنند، درحالی که اگر ایمان داشتند شایسته‌تر (این) است که الله و رسولش را خوشنود سازند».

1. به علت مطالعه مزمن کتاب‏های مستشرقین و پیروان‌شان از متجددان عقل‏گرا تحت تاثیر شبهات آنان قرار گرفته‌اند، و علاوه از این غرب‏گرایی در کشورهای اسلامی توسعه همه جانبه یافته و چیزی عادی شده که به ناچار از آن نظرها پیروی و زندگی کرد.
2. ضعف التزام به شیوۀ علمی منظّم و وسایل معروف آن، و علت آن امور ذیل است:
3. ضعف ساختار شرعی نزد اغلب آنها، که به دنبال آن اجتهادات شاذی از بعضی سرزده و دچار خطاهای علمی شده‌اند، و در برخی موارد سخنان را به کسانی دیگر غیر از گویندگان‌شان نسبت می‏دهند.
4. هواپرستی که به خطاهای منهجی و تناقضات واضحی در مواضع و اندیشه‏ها منجر شده است.

و این نتیجه قطعی داوری هوای نفس و یا آنچه آنها عقل می‏نامند می‏باشد، چنانکه الله أ می‏فرماید: ﴿فَإِن لَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكَ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [القصص: 50]

«پس اگر (این سخن) تو را نپذیرفتند، بدان که آنها فقط از هوسهای خود پیروی می‌کنند، و گمراه‌تر از آن کس که هوای نفس خویش را بدون (هیچ) هدایتی از (سوی) خدا پیروی می‌کند؛ کیست؟! بی‌گمان خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

بدهی است که التزام به فهم سلف در نصوص مانع از این خواهد شد که فرد به دلخواه خود نصوص را تفسیر کند و در نتیجه به جستجوی وسیله هایی بپردازد که او را در کنار زدن این التزام بدون رد کردن نص به صورت صریح و بی‏پرده، یاری می‏دهد.

ج- غالب بودن اصل آسان‏گیری در احکام شرعی و افراط در دنبال کردن رخصت‏ها و اقوال شاذ در صورتی‏که با داده‏های عصر حاضر متناسب باشند، بدون از اینکه به قوت دلیل و حجیّت آن نگاه کرده شود.

ترجیح دادن مسئله باید بر اساس قوّت دلیل باشد نه بر اساس امیال و خواهشات مردم و نه به خاطر اینکه دوشادوش وضعیت حاکم بر پیرامون شان حرکت کنند.

د- نقص در به کارگیری واژه‏ها و پایبند نبودن به مصداق متعارف آن نزد علما (عدم استعمال لغت در محل اش)، مانند: مقاصد و مصالح، و اجتهاد، و تجدید، و اعتدال و امثال آن.

هـ- مغالطه‏های آشکار، و قاط کردن امور عادی (پیچاندن آنها) با پارۀ از مسایل عبادی که در مورد انجام دادن و یا عدم آن نصوص صریحی آمده است.

مانند اینکه امر به گذاشتن ریش و کوتاه بودن لباس، و نقاب زنان، و گوش ندادن به موسیقی را از قبیل عادات جزئی شمردن که تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی خواهد بود، مانند لباس و سواری و شیوه نشستن و امثال آن.([[27]](#footnote-27)) در صورتیکه اگر کسی اندکی علم و عقلی داشته باشد بین این دو مورد فرق می‏کذارد.

بعد از این مقدمه اینک به بیان شبهاتی می‏پردازیم که به آن دست یافته ام و به یاری خداوند متعال به آن پاسخ خواهم گفت.

# شبهۀ اول

سلف معصوم نیستند و فهم آنان از نصوص یک منبع بشری است. بنابر این نمی‏توان آن را با مفهومی مقایسه کرد که منبع آن وحی است، پس چگونه فهم سلف را مانند وحی واجب الاتباع می‏دانید؟

از این رو بین شریعت و فقه باید فرق گذاشت، چون شریعت یک منبع الهی است که پیروی از آن واجب می‏باشد، اما فقه یک منبع بشری است که الزامی([[28]](#footnote-28)) در اطاعت از آن نیست، و فهم سلف از فقه بشری به شمار می‌رود.

دکتر احمد کمال ابو المجد می‏گوید: همه انسان‏ها پاره‏ای از سخنان شان پذیرفته می‏شود و پاره‏ای رد می‏شود و به گفته‏ها و کارهای شان اعتراض می‏گردد و مورد مناقشه قرار می‏گیرند([[29]](#footnote-29)).

و دکتر محمد سلیم العوا: کلام فقها شریعت به شمار نمی‏آید و از آن به عنوان دین استدلال نمی‏شود و بلکه به عنوان نوعی استنباط از نصوص شرعی مورد استدلال قرار می‏گیرد و راهی است برای بهتر فهمیدن این نصوص و کیفیت به کارگیری آن، اما این فهم و دیدگاه معصوم نیست و همان طور که ممکن است درست باشد گاهی نادرست خواهد بود([[30]](#footnote-30)).

و جمال الدین عطیه تاکید میکند که: «نوشته‏های فقهی جز اجتهاداتی بشری چیزی بیش نیست، و الزام شرعی ندارند»([[31]](#footnote-31)).

پاسخ به شبهۀ اول:

این ادعا که سلف معصوم نیستند، هیچ کسی در آن اختلافی ندارد و گر کسی ادعا کند که سلف معصوم هستند ادعایش قابل توجیه نخواهد بود و هیچ کس نگفته که سلف معصومند یا اوامر افرادی غیر از پیامبران قطعاً باید اطاعت شود. بلکه شیخ الاسلام ابن تیمیه می‏گوید: همه مسلمین به این اتفاق دارند که فرمان هیچ کسی جز پیامبران واجب الاتباع نیست([[32]](#footnote-32)).

و می‏گوید: همه‏ای سلف و ائمه‏ای دین از همه گروه‏ها بر این اجماع کرده‌اند که غیر از رسول الله ج هیچ کسی معصوم و مصون از گناه و اشتباه نیست([[33]](#footnote-33)).

اما اگر سلف بر امری اجماع کنند، اجماع آنها حجت است و اجماع آنها معصوم به شمار می‏آید، چون رسول اکرم ج می‏فرماید: «امت من بر گمراهی اتفاق نخواهد کرد»([[34]](#footnote-34)).

بنابر این، مذهب آنها در صورت اجماع حق خواهد بود. از این رو شیخ الاسلام / می‏گوید: اجماع آنها معصوم است، اگر اختلاف کردند حق خارج از آنها نیست و می‌توان در بخشی از گفته‏های آنها حق را جستجو کرد، و به خطا بودن قولی از اقوال آنان حکم نمی‏شود مگر اینکه قرآن و سنت بر خلاف آن باشد([[35]](#footnote-35)).

پس گرچه آحاد آنان ممکن است به خطا بروند اما امکان ندارد که فردی از آنها در مورد کتاب خدا اشتباهی بگوید و باقی آنان مطلب درست و صحیح را نگویند، پس این که دوران آنها از گویندۀ حق خالی باشد و همه خلاف حق را بگویند، محال و غیر ممکن است([[36]](#footnote-36)).

از این رو این قاعده به میان می‏آید که می‏گوید: (اجماع سلف در فهم نصوص معتبر است) و بنابر همین سلف صالح «أهل السنة والجماعة» نامیده شده‌اند، چون آنها به سنت که مفسّر قرآن و به اجماع صحابه بر معانی آن تمسک می‏جویند، و آنها همه بر این اتفاق کرده و متفرق نشده‌اند از این رو «أهل السنة والجماعة» نامیده شده‌اند([[37]](#footnote-37)).

اما فرق گذاشتن بین شریعت و فقه، و یا بین نصوص و استنباط سلف از آن که اولی از وحی سرچشمه می‏گیرد و منبع دومی بشر است، و در نتیجه اولی معصوم و در دومی احتمال درستی و نادرستی می‏رود. چنین فرق گذاشتنی در کل درست است اما به توضیح نیاز دارد:

1. تردیدی نیست که شریعت و فقه فرق دارد، شریعت یعنی وحی معصوم (قرآن و سنت) که پیروی از آن واجب است. اما فقه یعنی آنچه مجتهدین فهمیده‌اند([[38]](#footnote-38)) که مسائل اجماع و اختلاف (فقهاء) را شامل می‏شود، اما با یک فرق که اجماع معصوم است([[39]](#footnote-39))، اما اختلاف معصوم نیست.

و سخن در اینجا در مورد فهم سلف از نصوص می‏باشد که از اجماع معصوم به شمار می‏رود.

1. فقه دانشی است که منبع آن نصوص شریعت و منابعی مانند اجماع و قیاس و قول صحابی و غیره که شریعت تأیید کرده می‏باشد، بنابر این ارتباط محکمی با نصوص شرعی دارد، از آن استنباط می‏شود و بوسیله آن تصحیح می‏گردد و بدون نصوص شرعی مشروعیتی نخواهد داشت([[40]](#footnote-40)).
2. آنچه فقیه از شریعت بیان می‏دارد یا از صاحب شریعت نقل می‏کند که در این صورت فقیه مبلّغ است و پیروی از او به خاطر اطاعت الله و رسول واجب است، و یا اینکه سخن فقیه از روایتی که از صاحب شریعت نقل شده استنباط شده است، در این صورت فقیه در شناخت مراد الله و رسول اجتهاد کرده است، و اطاعت از او اطاعت از اولی الامر است که از آن استنباط می‏کنند، خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡۗ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَٱتَّبَعۡتُمُ ٱلشَّيۡطَٰنَ إِلَّا قَلِيلٗا﴾ [النساء: 83]

و آنها اهل ذکر هستند که الله متعال ما فرمان داده که از آنها بپرسیم و به فتواهای شان عمل کنیم، خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [النحل: 43].

و تردیدی نیست که علما از مصادیق اولی کلمۀ (اولی الامر) هستند که خداوند در آیۀ سورۀ نساء ما را به اطاعت از آنها فرمان داده است، و بعضی از صحابه و تابعین کلمه (اولی الامر) را به علما تفسیر کرده‌اند.

ابن عباس می‏گوید: آنان کسانی اند که از الله اطاعت می‌کنند، کسانی‏که به مردم معانی دین شان را می‏آموزند و مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‏کنند، بنابر این خداوند اطاعت از آنها را بر بندگان واجب نموده است([[41]](#footnote-41)).

و جابر بن عبد الله می‏گوید: ﴿وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: 59] یعنی کسانی‏که دارای فقه و بینش و کسانی اهل نیکی هستند([[42]](#footnote-42)).

و همچنین مجاهد و عطاء و ابن ابی نجیح و حسن و ابی العالیه و نخعی و میمون بن مهران و غیره آن را به علما تفسیر کرده‌اند([[43]](#footnote-43)).

و قول امام مالک همین است([[44]](#footnote-44)).

و اینکه از بعضی از صحابه مانند ابو هریره([[45]](#footnote-45)) و از بعضی از تابعین و پیروان شان همچون میمون بن مهران و ابن زید و مقاتل و کلبی([[46]](#footnote-46)) نقل شده که منظود از أولی الامر حکّام هستند.

بنابر این، معروف‏ترین قول که قول علمای محقق می‏باشد این است که کلمۀ (أولی الأمر) همه را شامل می‏شود، چنانکه جصاص([[47]](#footnote-47)) و ابن العربی([[48]](#footnote-48)) و ابن تیمیه([[49]](#footnote-49)) و ابن قیّم([[50]](#footnote-50)) و ابن کثیر([[51]](#footnote-51)) وغیره([[52]](#footnote-52)) گفته‌اند:

به هرحال، آیۀ کریمه به صراحت دستور اطاعت از کسانی را می‏دهد که پیامبر و رسول نیستند اما دانشمندان کتاب و سنت هستند. و علما این آیه سوره نساء را از دلایل حجیت اجماع شمرده‌اند.

امام رازی می‏گوید: و دلیل حجیت اجماع این است که خداوند به اطاعت از اولی الامر را به صورت قطعی در این آیه فرمان داده است، و هر کسی را که خداوند متعال به صورت قطعی به اطاعت از او دستور دهد باید از خطا معصوم باشد([[53]](#footnote-53)).

و این قول جمهور مفسرین([[54]](#footnote-54)) و اصولی‏هاست([[55]](#footnote-55)) و بلکه شیخ رشید رضا می‏گوید: دلالت این آیه بر حجیت اجماع قوی‏تر است از دلالت این آیه که: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا﴾ [النساء: 115] ([[56]](#footnote-56)).

در کل اگر از سخن عالم به شریعت اطاعت شود و مردم حکم او را بپذیرد، از این لحاظ از او اطاعت شده که به شریعت علم دارد و به آن و به مقتضای آن حکم می‏کند، نه از جهتی دیگر، پس او در حقیقت رسانندۀ پیام الله و رسول است و سخن او فرا گرفته می‏شود به عنوان مبلّغ نه اینکه او به طور مطلق حق حکم کردن دارد، چون هیچ کسی در چنین جایگاهی قرار ندارد و فقط آئینی که بر پیامبر نازل شده به طور مطلق حق حکم دارد و پیامبر ج چون معصوم است چنین حقی دارد([[57]](#footnote-57)).

و این ردی است بر ادعای شیوۀ کاهنانه و اینکه پیروی از آرای سلف گویا همان شیوۀ اطاعت از کاهنان است که اسلام و مسلمین از آن بیزارند.

1. فرق گذاشتن بین شریعت و فقه- اگر در ردّ کسانی گفته مطرح شود که برای اقوال و آرای امامان شان حتی اگر مخالف نصوص شرعی و صحیح باشد تعصب می‏ورزند- قابل توجیه و مورد قبول است، چون نصوص خود اصل هستند و احتیاج به چیزی دیگر ندارد. و علما خودشان اصل نیستند و بلکه برای اعتبار و استناد به نصوص شریعت نیاز دارند.

شاطبی می‏گوید: «داور قرار دادن افراد بدون توجه به اینکه آنان وسیله‏هایی برای رسیدن به حکم شرعی مطلوب می‏باشند گمراهی است، و حجیت قاطع و بالاترین حاکم فقط شریعت است و بس»([[58]](#footnote-58)).

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: در مسائل اختلافی کسی نمی‌تواند به قول فردی استدلال کند، و بلکه حجت فقط نص و اجماع است و دلیلی است که از آن استنباظ شده و مقدمات آن با دلائل شرعی ثابت گردیده، نه با اقوال بعضی از علماء، چون برای اقوال علما دلایل شرعی جستجو میشود و نمی‌توان اقوال علما را دلیلی علیه شریعت قرار داد([[59]](#footnote-59)).

پس آنچه حق و باطل را از هم جدا می‌نماید و هدایت را از گمراهی مشخص می‌کند این است که آنچه خداوند به همراه آن پیامبران را فرستاده و آنچه در کتابش نازل کرده حق است، و علاوه از آن سخنان مردم به آن عرضه می‌شود اگر با آن موافق بود حق است و اگر با آن مخالف بود باطل است([[60]](#footnote-60)).

اما اگر فرق گذاشتن بین شریعت و فقه وسیله و نردبانی باشد برای توجیه بازنگری در احکام شرعی([[61]](#footnote-61)) و دلالت‏های نصوص و بهانه‏ای باشد برای تجدید خطاب دینی تا دوشادوش زمان حرکت کند و این کار به بهای مخالفت با راه علمای گذشتۀ امت انجام گیرد، چنین فرق گذاشتنی ایجاد اشکال و اشتباه می‏کند و راه را باز می‌کند تا با نصوص منهای فهم و توضیح علما بررسی شود، و هرکس هرچه دلش بخواهد در تفسیر کلام خدا و کلام رسول ارائه کند، با این دلیل که توضیح علما درک بشری است و معصوم نمی‏باشد([[62]](#footnote-62)).

این سخن حقی است که بیم آن می‏رود که وسیله و نردبانی برای رسیدن به باطلی باشد، چنان که علی س در مورد خوارج وقتیکه گفتند: لا حکم إلا لله، فرمود: کلمۀ حقی است که هدف از گفتن آن ارادۀ باطل است([[63]](#footnote-63)).

1. مسلّم است که نصوص شرعی نیاز به علمای فقیهی دارند که آن را توضیح می‏دهند و احکام را از آن استنباط می‏کنند، و گرنه ما نیز مانند خوارج خواهیم بود که در بارۀ علی س گفتند: او (علی) در کتاب خدا افراد را داور قرار می‏دهد([[64]](#footnote-64)).

و وقتی نصوص برای توضیح و تطبیق و استنباط از آن به فقها نیاز دارد پس سزاوارتر به این توضیح چه کسانی اند؟ تردیدی نیست که هر عاقلی خواهد گفت: کسی سزاوارتر است که شایستگی علمی دارد.

آیا افرادی هست که از سلف سزاوارتر باشند؟

و اگر در فهم بعضی نصوص اختلاف پیش بیاید برای روشن شدن حق باید به چه کسانی مراجعه کرد؟

ابن تیمیه / می‏گوید: «راه شناخت آنچه رسول خدا ج آورده این است که کلمات صحیح آن را بشناسی و تفسیری را که کسانیکه کلمات و معانی آن را از پیامبر فرا گرفته‌اند ارائه کرده‌اند بشناسی، و زبانیکه آنها با یکدیگر سخن می‏گفتند و عبادت و واژه‏های جدید را بدانی»([[65]](#footnote-65)).

از اینرو امام شاطبی / بیان کرده که اعتماد بر فهم سلف از نصوص اختلاف را از چند جهت از بین می‏برد، و برخی عبارتند از:

1. مجتهد هرگاه دلیلی را مورد بررسی قرار می‏دهد به بررسی امور زیادی نیاز دارد که دلیل بدون آن درست در نمی‏آید، و بررسی کار‏های گذشتگان قطعاً احتمالات آن را از بین می‏برد و ناسخ و منسوخ را مشخص می‏کند و مجمل را توضیح می‏دهد، پس کمک بزرگی است در راه اجتهاد...
2. و همچنین اگر ظاهر دلایل بدون از تکیه بر فهم گذشتگان پذیرفته شود، قطعاً به تعارض و اختلاف خواهد انجامید.

ج- از اینرو می‌بینیم که هر یک از فرقه‏های ضاله، و کسانیکه در فروع و یا اصول اختلاف دارند همه از ظواهر ادله استدلال می‌کنند. و بلکه مشاهده کرده‏ایم که فاسقان برای توجیه فسق خود از دلایلی استناد می‌کنند و آن را به شریعت نسبت می‏دهند. از اینرو با توجه به همه این امور هر کسیکه دلیل شرعی را مورد قرار می‏دهد باید آنچه گذشتگان صدر اسلام از دلیل فهمیده‌اند و آنچه به آن عمل می‏کرده‌اند را مورد توجه قرار می‏دهد.

و این کار درست‏تر و کار استوارتری است در علم و عمل([[66]](#footnote-66)).

ابو داود می‏گوید: «هرگاه دو روایت متضاد باشد باید نگاه کرد که اصحاب رسول الله ج بعد از ایشان چگونه عمل می‏کردند»([[67]](#footnote-67)).

و مشخص است که چنین فرق گذاشتنی بین شریعت و فقه جایگاه فقه را سُست و از ارزش آن می‏کاهد و سعی در بی پایه قرار دادن فقه از آثار مذموم علم کلام است که سبب شد تا افرادی از ارزش فقه بکاهند و آن را به عنوان نوعی "گمان" تعریف کنند نه (علم) و می‏گفتند که علم فقط نزد متکلمان است.

ابن تیمیه / می‏گوید: گروه‏های زیادی از اهل کلام از معتزله اساس این نظریه هستند... و همچنین پیروان شان از اشاعره و فقهایی که علم کلام را تعظیم می‏کردند و آن را اصول دین می‏نامند و مسایل آن را قطعی می‏شمارند و فقه را سُست می‏انگارند و آن را از گمان‏های می‏شمارند نه از علوم، و اصول واهی برای این امر نیز مرتب کرده‌اند، دنباله رو آنها هستند([[68]](#footnote-68)).

مشخص است که تمام فقه ظنّی نیست؛ بلکه در آن امور قطعی زیادی هست. مانند وجوب نماز و زکات و حج و استقبال قبله و وجوب وضوء و غسل از جنابت و حرمت شراب و زنا، و دیگر امور قطعی دین بخشی از فقه به شمار می‏روند([[69]](#footnote-69)).

و همچنین تقسیم دین به اصول و فروع در زمان سلف نبوده و بعدها به وجود آمده و گروهی از فقها و متکلمین دین را به اصول و فروع تقسیم کرده‌اند([[70]](#footnote-70)). و بین آنچه اصول و آنچه فروع نامیده‌اند فرق گذاشته‌اند و احکام باطلی بر اساس عقل و آرای خود سر آن وضع کرده‌اند. مانند تکفیر به سبب خطا در اصول نه در فروع، و مانند اینکه می‏گویند فروع با خبر واحد ثابت می‏شود نه اصول، وغیره([[71]](#footnote-71)). در حقیقت مسائل مهم اصول و جزئی‏تر فروع به شمار می‏روند([[72]](#footnote-72)).

و معاصران تقسیم‏های جدیدی به آن اضافه کرده‌اند. مانند تقسیم دین به ثابت و متغیر، و تقسیم ادله به اصول کلی ملزم و به جزئیاتی فرعی که تحت تاثیر نظر و اجتهاد خواهند بود.

اینها کلمات مجملی است که احتمال حق و باطل در آن می‌رود اما از آن به عنوان وسیله‏ای برای جای دادن باطل استفاده می‏شود.

# شبهۀ دوم

سلف در فهم نصوص دچار اختلاف شده‌اند، و بلکه گاهی به خطا رفته‌اند، و بعضی از آنها از اسرائیلیات فرا می‏گرفته‌اند، پس چگونه ما ملزم به پیروی از آنها هستیم؟!([[73]](#footnote-73)).

پاسخ این شبهه از چند جهت است:

اول: اینکه در پاسخ به شبهۀ اول ما تاکید کردیم که سلف معصوم نیستند، و وقتی چنین است احتمال اختلاف بین آنان می‏رود، بلکه در فهمیدن بعضی از نصوص بعید نیست که به خطا رفته باشند، اما سخن ما در اینجا در مورد اموری است که مورد اتفاق و اجماع آنها بوده و در آن اختلاف نکرده‌اند.

دوم: باید دانست که رسول اکرم ج همان طورکه الفاظ قرآن کریم را برای اصحاب خود بیان کرده معانی آن را نیز برای شان گفته است، و فرموده الهی که می‏فرماید: ﴿بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِۗ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: 44]. شامل هردو مورد می‏شود... و خداوند متعال می‏فرماید: ﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنۡ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ رَجُلٖ مِّنۡهُمۡ أَنۡ أَنذِرِ ٱلنَّاسَ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنَّ لَهُمۡ قَدَمَ صِدۡقٍ عِندَ رَبِّهِمۡۗ قَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٞ مُّبِينٌ﴾ [يونس: 2]. و فهمیدن یعنی درک کردن.

و مشخص است که هدف از سخنی فهمیدن معانی آن است نه فقط فرا گرفتن کلمات آن، و قرآن به این چیز سزاوارتر است.

و معمولاً این طور نیست که مردم کتابی را در فنّی مانند طب و حساب بخوانند و برای فهمیدن معنای آن نکوشند، پس چگونه مردم برای فهمیدن قرآن که مایه‏ای نجات و سعادت و اساس دین و دنیا آنها است نکوشیده‌اند؟

از این رو اختلاف صحابه در مورد تفسیر قرآن بسیار اندک است، و در این مورد میان تابعین نیز اختلاف مشاهده می‏شود، گرچه اختلاف تابعین نسبت به کسانیکه بعد از آنان آمده‌اند اندک است، و هرچند دوران بهتر و برتر باشد اتفاق و علم و بیان در آن بیشتر است([[74]](#footnote-74)).

و تابعین تفسیر قرآن و علم حدیث را از صحابه فرا گرفتند، و بعضی از تابعین بوده‌اند که تمام تفسیر قرآن را از صحابه یاد گرفته‌اند، چنانکه مجاهد می‏گوید: سه بار قرآن را از فاتحه تا آخر نزد ابن عباس خواندم، در هر آیه او را نگاه می‏داشتم و در مورد آن از او می‏پرسیدم([[75]](#footnote-75)).

سوم: اینکه بیشتر اختلاف سلف در فهم قرآن و سنت اختلاف تنوع است نه اختلاف تضاد([[76]](#footnote-76)). از آن جمله:

1. اینکه برای یک مسمّی هر یک اسمی جدا بگذارد، و هر اسمی بر معنایی دلالت می‏کند که دیگری برآن دلالت نمی‏کند، با اینکه هردو درست می‏باشند، مانند:

نامگذاری الله با نام‏های حسنی که نام‏های متعددی است اما مسمّی یکی است.

مانند: اینکه سلف صراط مستقیم را به چند معنی تفسیر کرده‌اند، بعضی آن را به اسلام تفسیر کرده و بعضی آن را به قرآن و بعضی به سنت و جماعت تفسیر کرده‌اند، که همه معانی را شامل می‏شود.

1. اینکه هر یکی بعضی از انواع تفسیر اسلم را به عنوان مثال و برای آن مخاطب بهتر بفهمد ذکر کرده‌اند، نه به این معنی که فقط منحصراً همین یک تفسیر درست است.

مانند اینکه «الظالم لنفسه»، کسیکه بر خود ستم کرده را اینگونه تفسیر کرده‌اند که یعنی کسیکه نماز را از وقت آن تاخیر می‏کند، وبعضی گفته‌اند یعنی بخیل، و بعضی گفته‌اند کسی وقتیکه روزه است نه می‏خورد و نه می‏آشامد اما از گناهان خود را کنترل نمی‏کند... و امثال این.

پس از مصادیق آیه را بیان داشته است.

1. اینکه یکی سببی برای نزول آیه بیان کند و دیگر سبب نزول دیگری که با اول متضاد نیست بیان کند، و ممکن است سبب نزول آیه هردو مورد باشد، و یا دوبار نازل شده است، یک بار به این سبب نازل شده و یک بار به خاطر آن سبب دیگر([[77]](#footnote-77)).

چهارم: اما مواردی که سلف در آن اختلاف کرده و اقوال آنها متضاد است نسبت به آنچه در آن اختلاف نکرده‌اند اندک است، به نصوص در مسائل اعتقاد که مسائل مورد اختلاف خیلی اندک است و در مسائل اصول نمی‏باشد.

بنابر این اگر اقوال صحابه در زمان شان به اطلاع عموم رسیده و به آن اعتراض نشده نزد جمهور علما حجت به شمار می‏آید و اگر در چیزی اختلاف کرده‌اند به قرآن و سنت برگردانده می‏شود، و اگر بعضی به مطلبی باور داشته و بعضی دیگر خلاف آن را نگفته‌اند، در این مورد اختلاف است، اما جمهور علما از آن استناد می‏ورزند([[78]](#footnote-78)).

و اگر مسئله‏ای اجتهادی باشد و در مورد آن نص صریح شرعی نیامده باشد و بلکه در پرتو کلیات نصوص و مقاصد علم شریعت مورد بررسی قرار می‏گیرد، تردیدی نیست که در چنین مواردی اجتهاد آحاد سلف از اجتهاد ما بهتر است، اگر از خود آنها کسی مخالف با آن نباشد.

امام شافعی می‏گوید: آنان در عقل و فضل و هر وسیله‏ای که با آن دانشی کسب می‏شود از ما برترند و رأی آنها برای ما از رأی خودمان بهتر است([[79]](#footnote-79)).

و یکی از اصول امام احمد این بود که او را هرگاه صحابه در مسئله‏ای اختلاف می‏کردند او همان قولی را که به قرآن و سنت نزدیک‏تر بود انتخاب می‏کرد و از دایرۀ اقوال آنها بیرون نمی‌رفت، اگر به این نتیجه نمی‌رسید که یکی از این اقوال به کتاب و سنت نزدیک‏تر است، هیچ یک را ترجیح نمی‏داد، و اختلاف را بیان می‏کرد([[80]](#footnote-80)).

و این مسئله تفصیلاتی دارد که محل بحث آن اینجا نیست([[81]](#footnote-81)).

و بنابر این اختلاف آنها با اینکه‌اندک بوده نمی‏تواند مجوّزی برای دور انداختن مسائلی باشد که آنها بر آن اجماع کرده‌اند، یا مطالبی که در تفسیر نصوص ارائه نموده‌اند مورد توجه قرار نگیرد.

و اسرائیلیاتی‏ که بعضی از سلف نقل کرده‌اند، با اینکه‌اندک است، باید گفت که اینها فهم و درک سلف از نصوص شرعی نیست، بلکه روایاتی است که بعض از سلف آن را از بعضی اهل کتاب نقل کرده‌اند، و موضع سلفی در مورد اسرائیلیات واضح است همان طورکه رسول اکرم ج می‏فرماید: «اهل کتاب را نه تصدیق و نه تکذیب کنید و بگوئید به الله و آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم»([[82]](#footnote-82)).

و بعضی از این روایات اسرائیلی شواهدی از قرآن و سنت دارند که پذیرفتن آن اشکالی ندارد. و بعضی به گونه‏ای است که قرآن و سنت نشانگر بطلان آن می‏باشد که آن را باید رد کرد. و بعضی چنین است که در قرآن و سنت دلیلی پذیرفتن یا نپذیرفتن آن نیست، در چنین مواردی باید توقف کرد. تا مبادا به ناحق رد یا پذیرفته شود.

# شبهه سوم

التزام به فهم سلف در نصوص به جمود و تقلیدی می‏انجامد و پیشرفت علمی را متوقف و دروازه‏ای اجتهاد را می‏بندد.

دکتر احمد کمال ابو المجد می‏گوید: خلاصه اینکه ما همه آنچه را گذشتگان در مورد هر مسئله‏ای گفته‌اند بررسی می‏کنیم ولی به آن بسنده نخواهیم کرد و به سبب آن اجتهاد را رها نمی‏کنیم، چون اگر فقط به رأی آنها اکتفا کنیم باری خواهیم بود بر آنها و راه آنان که ادامه پژوهش و اجتهاد است را رها کرده‌ایم([[83]](#footnote-83)).

و دکتر طه جابر فیاض العلوانی می‏گوید: اسلامی که توانست نزد مسلمین خردورزی را ایجاد کند به هیچ وجه ممکن نیست که تقلید و پیروی کورکورانه را بپذیرد، و هرگز به انسان مؤمن اجازه نمی‏دهد که چشم بسته بدون دلیل تقلید کند، اما همواره آموزه‏های اسلامی به گونه‏ای تاویل و تفسیر می‏شوند که راه را برای جبر و تقلید و پیروی کورکورانه باز کند([[84]](#footnote-84)).

و دکتر محمد عماره می‌گوید: آیا از توقف عقل خلاّق امت و ایستادن آن در آستانه‏ها برای گدایی فتوا که از مردگان برای حل مشکلات خود استفتاء میکنیم، بحرانی سخت‏تر وجود دارد([[85]](#footnote-85)).

پاسخ به شبهه سوم:

در پاسخ به این شبهه به یاری الله می‏گوئیم:

اول: این ادعا که التزام به فهم سلف صالح از نصوص به جمود و تقلید و بسته شدن دروازۀ اجتهاد می‏انجامد، ادعایی باطل و تهمتی آشکار و اشکال بی‏موردی است که نشانگر این است که گویندۀ آن شیوه سلف را نمی‏داند یا خود را به نادانی زده است، چون پیروان این مذهب بوده‌اند که زنجیر‏های جمود و تقلید و پیروی بدون دلیل و تعصّب برای آرای افراد را شکستند و درواز‏ه‏ای اجتهاد را برای مجتهدان باز نمودند، و این دیدگاه آنها برآمده از فهم سلف صالح از نصوص شرعی و از نصوصی است که فرمان می‏دهد که فقط از رسول الله ج اطاعت کنید.

چنانکه الله متعال می‏فرماید: ﴿مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِٱلسَّبِيلِ كَيۡ لَا يَكُونَ دُولَةَۢ بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡۚ وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ وَٱتَّقُواْٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾ [الحشر: 7].

و می‏فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ﴾ [الأنفال: 24].

و می‏فرماید: ﴿فَإِن لَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكَ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [القصص: 50].

و رسول اکرم ج می‌فرماید: «هر کسی بدعتی در دین ایجاد کند مردود است»([[86]](#footnote-86)).

و عمر بن خطاب س می‏گوید: «سنت آن است که الله و رسول سنّت قرار داده‌اند، اشتباه رأی و نظریه را برای امت سنت قرار ندهید»([[87]](#footnote-87)).

و علی س می‏گوید: «این دل‏ها ظرف هستند، بهترین آن همان است که خیر و نیکی بیشتری در آن جای بگیرد. و مردم سه گروه هستند: عالم ربّانی، و دانش آموزی که راه نجات را می‌آموزد، و افراد نادانی که پیروی هر کسی هستند، و برای روشن شدن راه به سوی نور خدا نرفته‌اند و به پناهگاه محکمی پناه نبرده‌اند»([[88]](#footnote-88)).

ابن مسعود س می‏گوید: «هرگز در دینتان از کسی دیگر تقلید نکنید، که اگر ایمان بیاورد مؤمن شوید و اگر کفر بورزد کافر شوید، چون کسیکه کار بد می‌کند نمی‏تواند الگو قرار گیرد»([[89]](#footnote-89)).

و همچنین می‏گوید: «دانشمند یا دانش‏آموز باش و اینگونه نباش که با هر کسی کورکورانه همراه شوی».

او را از معنای امّعه پرسیدند: «گفت ما در جاهلیت به کسی می‏گفتیم که به صرف خوراک دعوت می‏شد و او (مدعو) کسی دیگر را هم همراه خود می‌آورد، و امروز چنین کسی در میان شما فردی است که افراد دیگری را وارد دینش می‏کند»([[90]](#footnote-90)).

و ابن عباس می‏گوید: «پیروی از لغزش‏های عالم موجب هلاکت خواهد بود. گفتند چگونه؟ گفت: عالم چیزی از رأی خود می‏گوید، سپس کسی را می‏یابد که از خودش به رسول الله آگاهی بیشتری دارد. اما قول رسول الله را نمی‏گیرد، و پیروی از بین می‏رود»([[91]](#footnote-91)).

و می‏گوید: «من می‌گویم رسول الله ج چنین فرموده و آنها می‏گویند: ابوبکر و عمر فرموده‌اند، این گروه مردم به نظر من به زودی هلاک خواهند شد»([[92]](#footnote-92)).

آنان در این مورد سخنان بی‌شمار گفته‌اند و أئمه در ادوار مختلف راه آنان را در پیش گرفته‌اند، از آن جمله ائمه اربعه که در سخنان زیادی از تقلید خود و دیگران نهی می‏کرده‌اند، حتی امام شافعی –رحمه الله- می‏گوید: «علما بر این اتفاق کرده‌اند که هر کسیکه سنت رسول الله برای او ثابت شود حق ندارد آن را به خاطر سخن کسی دیگر رها کند».

و امام ابو حنیفه می‏گوید: «کسی حق ندارد رأی ما را بگوید مگر آن که بداند از کجا گرفته ایم»([[93]](#footnote-93)).

و امام مالک می‏گوید: «به جز پیامبر سخنان دیگران هم قابل پذیرش و هم قابل رد می‏باشند»([[94]](#footnote-94)).

و امام احمد می‏گوید: «از من تقلید نکن و از مالک و شافعی و ثوری تقلید نکن، بلکه دین را از همان منبعی فرا بگیر که آنان فراگرفته‌اند»([[95]](#footnote-95)).

ابن حزم می‏گوید: «مالک از تقلید خود نهی می‌کند و همچنین ابو حنیفه و شافعی می‏گویند از ما تقلید نکنید، پس هر کس خودش را گول نزند و گمراهی برای او رقم نخورده باشد حق برایش روشن است»([[96]](#footnote-96)).

و دیگر ائمۀ منهج سلفیت همچون طبری و ابن عبدالبر و بغوی و سمعانی و ابن تیمیه و ابن کثیر و ذهبی که بعد از آنها آمده‌اند و به التزام به سلفی‏گری دعوت می‏داده‌اند راه و شیوۀ آنان را در پیش گرفته و در مسیر آنها گام برداشته‌اند.

و در دوران اخیر امام محمد بن عبدالوهاب و شوکانی و صنعانی و نخبگان دعوت سلفی نیز به راه آنها ادامه داده‌اند و آنان به علت ترک تقلید و مبارزه با تعصب مذهبی و گشودن دروازۀ اجتهاد و برای کسانیکه صلاحیت آن را دارند سختی‏های زیادی تحمل کرده‌اند. در قرون اخیر در بسیاری از کشو‏رهای اسلامی اجتهاد نوعی جسارت در حق شریعت و بدعتی در دین شمرده می‏شد، و بزرگ‌ترین تهمت به دعوتگران سلفی مانند شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب و شوکانی همین بود که به علت آن در معرض زندان و شکنجه و طعنه قرار گرفتند.

آری، اینها به فهم سلف صالح در نصوص شرعی پایبند بوده‌اند. آیا درست است که گفته شود: التزام فهم سلف به جمود و تقلید و بسته شدن درواز‏ه‏ای اجتهاد می‏انجامد؟!.

یا اینکه متعصبان مذهبی که از افراد در دین خود تقلید می‏کنند هستند که دروازه‏ای اجتهاد را بسته و تقلید را واجب کرده‌اند و اجتهاد را بدعت و جنایتی که انجام دهندۀ آن را مستحق سزا و تنبیه قرار داده‌اند؟

دوم: اجتهاد ضابطه‌مند در آنچه در مورد آن نص وجود ندارد یک ضرورت شرعی است و همه بر این اجماع دارند که تا جهان است اجتهاد واجب می‏باشد و اجماع بر وجوب آن از صحابه نقل شده و مخالفت اصولی‏های متأخر و متقلدین مذهب اعتباری ندارد، چون رخدادها را نمی‏توان شمرد، از این رو تحت ادله منحصر و محدود قرار نمی‏گیرد، از این رو باید باب اجتهاد و قیاس باز باشد..([[97]](#footnote-97)).

و حکمت از فرض بودن اجتهاد بر مسلمین این است که آزموده شود، چنانکه امام شافعی می‏گوید: «طاعت آنها با اجتهاد مورد آزمایش قرار گرفته چنان طاعت آنان در دیگر فرایض مورد آزمایش قرار گرفته‌اند»([[98]](#footnote-98)).

پس اجتهاد برای آنکه حیات امت مسیر طبیعی اش را بر اساس دین و شریعت الهی طی کند لازم و ضروری است، دینی که حرکت و رشد و تجدید در طبیعت آن نهادینه شده، و اجتهاد بزرگترین وسیله برای حفاظت جامعه و پاسداری از عقیده و شریعت و اجرای آن در حوادث جدید است.

همچنین دروغ کسانی را که گویند دین مخصوص زمانی بود که گذشته و شریعت به درد امروزی نمی‏خورد را درهم می‏شکند.

پس آیا می‌توان تصور کرد که حامیان شریعت و پاسداران عقیده به چیزی ملتزم باشند که از انجام این وظیفۀ شرعی و لازم برای زندگی مسلمین در پرتو شریعت الهی، جلوگیری می‏کند؟! یا اینکه سلفی‏گری بوده است که باعث شده آنها از یوغ تقلید ر‏ها شوند و دروازۀ اجتهاد را که قرن‏های متعدد بسته و گشودن آن حرام بوده بگشایند. و آن مجددی که به گشودن دروازۀ اجتهاد فرامی‏خواند متهم شده که به شریعت جسارت کرده و دین جدیدی را آورده که نزد مقلدان متعارف نیست.

آیا این تجدید را غیر از سلفی‏ها که در فراگیری علوم و استدلال در علم و عمل به فهم سلف ملتزم بوده‌اند کسی دیگر آورده است.

سوم: و همانطورکه گفتیم سلفی‏ها بوده‌اند که دروازۀ اجتهاد را پس از آن که بسته بوده گشوده‌اند و آنها بوده‌اند که با تقلید و اطاعت کورکورانه و بدون دلیل مبارزه کرده‌اند، اما آنها همین‌طور فقیه را رها نکرده‌اند که هرکسی هرچه دلش بخواهد در مورد کلام خدا بگوید و به نام اجتهاد با دین و شریعت بازی کند، بلکه چارچوب اجتهاد را مشخص کرده‌اند، و این قاعده را مقرر داشته‌اند که در برابر نص کسی حق اجتهاد ندارد([[99]](#footnote-99)). و بیان کرده‌اند که مجتهد کیست و شرایط و ضوابط اجتهاد چه هستند و آنان در این مورد راه اعتدال در پیش گرفته‌اند.

نه آنها با متأخرین اصولی مقلد هم‏آهنگ هستند که شرایط بسیار سختی برای اجتهاد قایل شده که در واقع به صورت غیر مستقیم راه آن را بسته‌اند، و پرواضح است که آنها بر گذاشتن این شرایط دلیلی از قرآن و سنت ندارند که بگوید که بدون این شرایط عمل به قرآن و سنت جایز نیست([[100]](#footnote-100)).

و بلکه بعضی از اینها تا حالی پیش رفته‌اند که اجتهاد را کاملاً منع کرده و گفتند تا مهدی آخر الزمان نیامده نباید به اجتهاد پرداخت وقتی مهدی بیاید خودش دروازه اجتهاد را خواهد گشود.

صاحب مراقی السعود می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والمجمع الیوم علیه الأربعة |  | وقفوا غیرها الجمیع منعه |
| حتی یجيء الفاطم المجدد |  | دین الهدی لأنه مجدد([[101]](#footnote-101)) |

«آنچه مذاهب اربعه بر آن اجماع کرده‌اند ممنوعیت اجتهاد است. تا اینکه مجدد دین بیاید، چون او مجدد است».

و نه سلفی‏ها با بی‌بندوباری موافق هستند، بی‌بدوباری که منادیان معاصر که ندای بازشدن در اجتهاد برای هر متفکری را سرمی‏دهند تا متفکر بتواند به نام اجتهاد به دلخواه خود مفاهیم تازه‏ای فراتر از مفاهیم سلفی گذشته ارائه دهد.

بلکه شیخ قرضاوی به این باور است که در هر مسئله شرعی که در آن دلیلی قطعی وجود ندارد خواه از مسائل اصلی یا فرعی باشد می‏توان اجتهاد کرد، از این رو می‏گوید در بعضی از احکام که بوسیله‏ای نصوص ظنی مانند احادیث آحاد ثابت شده باید تجدید نظر کرد. او می‏گوید: «و اغلب نصوص قرآن و سنت اینگونه است، ممکن است که مجتهد امروز مفهومی را استنباط کند که گذشتگان در نیافته‌اند»([[102]](#footnote-102)).

بلکه او معتقد است که بیشتر احکام با نصوص ظنی ثابت شده است، و آنچه با نصوص قطعی ثابت شده است اندک می‏باشد و بلکه بسیار اندک است... و دایره مسایلی که با احکام ظنی ثابت شده دایره بزرگتر و شاید 99% احکام شریعت را دربرمی‏گیرد، و این دایره قابل انعطاف و تجدد و تحول است و اجتهاد وارد آن می‏شود([[103]](#footnote-103)).

از این رو دکتر محمد عماره قاعدۀ (در برابر نص نباید اجتهاد کرد) را رد می‏کند و بلکه براین باور است که اشتباه و خطر در همین مقوله بوده است([[104]](#footnote-104)).

بنابراین منهج سلفی‏گری در میان این دو قول افراطی، راه اعتدال و میانه را در پیش گرفته است چنانکه در همه مسایل اعتدال شیوه آنهاست، نه افراط نه تفریط، که هردو ناپسندند.

اجتهاد در عرف آنها یعنی تلاشی که فقیه برای استنباط احکام شرعی از دلایل آن مبذول می‏دارد([[105]](#footnote-105)).

اجتهاد در احکام شرعی تخصص علمی می‏خواهد که این کار علمای شریعت است که در تحصیل علم شرعی و مهارت یافتن در آن نهایت تلاش خود را کرده‌اند و صلاحیت دارند که مسایل جدید را از دلایل شرعی استنباط کنند. و عموم مردم و فرهنگیان و متفکران و متخصصان در علوم دیگر -اجتماعی و تکنولوژی- باید دنباله رو آنها باشند و از آنها یاری بجویند، چون علمای شریعت در زمینه علم شرعی مانند اطبا در علم طب و مهندسین در هندسه هستند([[106]](#footnote-106)).

ممکن است فقیه نیاز داشته باشد که رأی بعضی از متخصصان و فنون دیگر را بداند تا نظریه مطابق با وضعیت موجود، چون باید برای حکم کردن بر چیزی صورت مسئله را دانسته باشد. اما اینکه علما گفته‌اند (در برابر نص نباید اجتهاد کرد) این به معنای بسته شدن دروازۀ اجتهاد و اندیشه نیست، بلکه فقها این قاعده را برای حمایت دین وضع کرده‌اند چون دین مسلمین بر پایۀ کتاب و سنت رسول الله ج و آنچه ائمه برآن اجماع کرده‌اند، استوار است. و اینها سه تا اصل معصوم به شمار می‏روند و آنچه امت در آن اختلاف کند آن را به الله و رسول برمی‏گردانند و آنچه دراین اصول آمده حق است و باطلی درآن وجود ندارد، و پیروی از آن واجب می‏باشد و به هیج صورت نمی‏توان آن را ترک گفت وجوب آن کلی است و نمی‏توان چیزی را که این اصول برآن دلالت دارد رها کرد و کسی حق بیرون رفتن از آنچه این اصول برآن دلالت دارند را ندارد.

و یکی از مسلمات دین اسلام این است که هر رأی و نظری‏که مخالف نص باشد باطل است، گرچه اجتهاد نامیده شود و همچنین فتوا دادن و قضاوت به آن جایز نیست. و اگر کسی با نوعی تاویل و تقلید به آن عمل یا حکم کرده باشد همان طورکه این قیّم رحمه الله می‏گوید: به اتفاق سلف چنین کسی قابل نکوش و از علماء شمرده نمی‏شود([[107]](#footnote-107)).

چهارم: اینکه شارع حکم بین اتباع و تقلید فرق گذاشته، اتّباع را ستوده و تقلید را مذمت کرده است، حافظ ابن عبدالبر می‏گوید: ابو عبدالله بن منداد بصری مالکی می‏گوید: تقلید در شریعت یعنی مراجعه به قولی که گوینده‏اش برای آن دلیلی ندارد، و این در شریعت ممنوع است، و اتباع یعنی آنچه دلیل آن ثابت است. و در جای دیگر می‏گوید: هر کسی که شما از سخنش بدون دلیل پیروی کنید از او تقلید کرده‏ای و هر کسیکه دلیل تو را موظف به پیروی از قول می‏نماید شما پیرو او هستی([[108]](#footnote-108)).

و خداوند متعال اتّباع را ستوده و می‏فرماید: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيم﴾ [آل عمران: 31]. «بگو: اگر خدا را دوست داريد، از من پيروى كنيد تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشايد، و خداوند آمرزنده مهربان است».

و می‏فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّٱلۡأُمِّيِّٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ﴾ [الأعراف: 158]. «بگو: اى مردم، من پيامبر خدا به سوى همه شما هستم، همان [خدايى‌] كه فرمانروايى آسمان‏ها و زمين از آن اوست. هيچ معبودى جز او نيست؛ كه زنده مى‌كند و مى‌ميراند. پس به خدا و فرستاده او -كه پيامبر درس‌نخوانده‌اى است كه به خدا و كلمات او ايمان دارد- بگرويد و او را پيروى كنيد، اميد كه هدايت شويد».

و همچنین خداوند متعال پیروی از سلف را ستوده است که در ضمن شامل پیروی از فهم آنها از نصوص شرعی می‏شود، خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُٱلۡعَظِيمُ ﴾ [التوبة: 100].

در آیه پیشگامان ستوده شده‌اند و بیان شده که آنها سزاوارند که به عنوان پیشوا و مقتدا انتخاب شوند...

و پیروان آنان نیز ستوده شده‌اند و رضامندی خداوند از کسانیکه از آنها پیروی می‏کنند دلیلی است براینکه پیروی از آنها درست است و اشتباه نیست.. و همین‏طور وقتیکه پیروی کردن از آنها موجب خوشنودی الله نخواهد بود.

و همچنین خداوند بعضی از شیوه‏های پیروی را مذمت کرده و چنین پیروی یکی از انواع تقلید است که مذموم می‏باشد.

چنانکه خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا﴾ [النساء: 115].

پس تقلیدی که سلف از آن نهی کرده و دوری جسته‌اند به سه نوع است:

1. روی‏گردانی از آنچه خداوند نازل فرموده و توجه نکردن به آن و بسنده کردن به تقلید پدران و نیاکان.
2. تقلیدکردن ازکسی که مقلّد نمی‏داند که آیا صلاحیت داردکه به قول او استناد شود.
3. بعد از ثابت شدن حجت و دلیل بر خلاف قول کسیکه از او تقلید می‏شود، بازهم از او تقلید کردن.

خداوند متعال در جاه‏های متعددی از قرآن کریم این سه نوع تقلید را مذمّت کرده است، چنانکه می‏فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَايَهۡتَدُونَ﴾ [البقرة: 170].

و می‏فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ٢٣۞قَٰلَ أَوَلَوۡ جِئۡتُكُم بِأَهۡدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمۡ عَلَيۡهِ ءَابَآءَكُمۡۖ قَالُوٓاْ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ﴾ [الزخرف: 23-24].

و می‏فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ حَسۡبُنَا مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ﴾ [المائدة: 104].

در قرآن در جاهای زیادی کسانیکه از وحی اعراض کرده و به تقلید از پدران و نیاکان تن داده‌اند مورد ذم و نکوهش قرار گرفته‌اند.. و سلف و ائمه اربعه بر مذمت و حرمت چنین تقلیدی اتفاق نظر دارند([[109]](#footnote-109)).

و مردم عامی از این مستثنی هستند چون عوام باید از علمای خود تقلید کنند چون دلیل را نمی‏دانند، ابن عبدالبر می‏گوید: علما در اینکه عوام از علمای خود تقلید کنند اختلافی ندارند، چنانکه خداوند می‏فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [النحل: 43] ([[110]](#footnote-110)). که مراد ازآن عوام می‏باشد، و بعضی این را نوعی از انواع اتباع شمرده‌اند نه تقلید، چون آنها تقلید خود را بر اساس دلیل انجام داده انند، و دلیل‏اش این آیه و امثال آن است.

منظور این است که پیروی از سلف در فهمی که از نصوص شرعی داشته‌اند، اتباع مشروعی است که نصوص شرعی و اجماع در آن دلالت می‏کند، و تقلید مذموم نیست.

1. صاحبان این دیدگاه متجددانه که به اهل سنت طعنه می‏زنند که از سلف پیروی می‏کنند و به فهم آنان ملتزم می‏باشند و این را تقلید مذموم می‏شمارند، می‏بینیم که بسیاری از آنها همان کاری را می‏کند که دیگران را به آن متهم می‏نماید، چنانکه نام‏های زیادی را خیلی تکرار می‏کنند و در شیوۀ بدعت آمیز خود به آنها استناد در تعامل با نصوص شرعی از آنها تقلید می‏نماید، کسانی مانند جوینی و غزالی و رازی و ابن رشید و افغانی و محمد عبده ... و امثال‏شان([[111]](#footnote-111)). و در مقابل می‏بینیم که کمتر به صحابه و تابعین و ائمه معروف استشهاد می‏نمایند.

# شبهه چهارم

التزام به فهم سلف مخالف با فرمان الهی است که به تدبّر در قرآن کریم و استنباط احکام جدید که برای سلف شناخته شده نبوده، فرمان داده است.

پاسخ به این شبهه:

1. تردید نیست که خداوند متعال مارا به تدبّر در قرآن کریم فرمان داده، چنانکه می‏فرماید: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ [ص: 29].

و به کسانی‏که در قرآن تدبّر نمی‏کنند اعتراض کرده، چنانکه می‏فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَا﴾ [محمد: 24].

و کسانی از اهل کتاب را که کتاب خودرا بدون فهم و تدبر می‏خوانند عیب گرفته است چنانکه می‏فرماید: ﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ [البقرة: 78].

از این رو صحابه به استنباط مفاهیم و نشانه‏هایی‏که شارع در قرآن و سنت به آن تصریح نکرده فرا می‏خوانند، و ابن مسعود قرآن کریم را اینگونه توصیف می‏کند: سفره الله است، پس تا جایی‏که می‏توانید از سفره الهی فرابگیرید، می‏گوید: (شگفتی‏های آن به پایان نمی‌رسد...)([[112]](#footnote-112)).

و تابعین از قرآن مفاهیمی استنباط می‏کرد که صحابه ذکر نکرده بودند، آنان تفسیر قرآن را از صحابه آموخته بودند و نیز سنت را از آنها فراگرفته بود، گرچه در پاره‏ای از احادیث با زبان استنباط و استدلال سخن می‏گویند، و استنباط ثمرۀ تدبّر و اندیشیدن است و تدبر ثمرۀ درک معنی و دلالت آن است.

و بنابراین التزام به فهم سلف از نصوص، مخالف فرمان الهی نیست، و اگر چنین می‏بود پیروان سلف اولین کسانی بودند که با آن مخالفت می‏کردند همان طورکه در سخن و عمل با کسانی‏که می‏گویند دروازۀ اجتهاد باید بسته باشد مخالفت کرده‌اند.

بلکه در واقع آنها هستند که به ضرورت تدبر در قرآن و به کارگری عقل و اندیشه در فهمیدن معانی و باریکی‏های آن و استنباط احکام از نصوص آن فرامی‏خوانند، اما بغوی می‏گوید: به بعضی از علم تلاوت و درایت می‏توان رسید، و آن نص و متن است، و پاره‌ای از علم با استنباط به دست می‏آید که این یعنی قیاس بر معنای که در نصوص نهفته شده است([[113]](#footnote-113)).

1. التزام به فهم سلف استنباط و تدبّر را ضابط‌‌‌‌‌‌‏‏‌‌‌‌‎‏‏‌‌‌‌‌‌‌ مند می‏کند و مسیر آن را مشخص و آن به سمت درست هدایت می‏کند، تا کسی به ناحق مفهومی برای کلام خدا ورسول او و شریعت و دین به نام استنباط وغیره، درست نکند، چنانکه صوفیان و دیگر گروه‎های گمراه و باطنیه در اشارات و یاوه‌های خود چنین کرده‌اند و روشن است که هرکسی برای قرآن و حدیث تفسیری علاوه از آنچه صحابه و تابعین گفته‌اند ارائه کند بر خداوند دروغ بسته است و در آیات الهی راه الحاد را در پیش گرفته و سخنان را از جای آن تحریف کرده است. و چنین چیزی گشودن دروازۀ کفر و الحاد می‏باشد، و بطلان آن قطعی و مسلّم است([[114]](#footnote-114)).
2. آنچه در گذشت در مورد فهمی است که سلف برآن اتفاق کرده‌اند و یا حداقل در آن اختلافی از آنها ذکر نشده، اما آنچه سلف در فهم آن اختلاف کرده‌اند و اختلاف از آنها نقل شده در این اگر بعدی‏ها اجتهاد کنند و از اقوال آنها آن را که به صحت نزدیکتر است انتخاب کنند، اشکالی ندارد.
3. التزام به فهم سلف صالح شرط اساسی صحت استنباط و تدبر صحیح است، و همان طورکه پیش‏تر گفته شده برای تدبر و استنباط شناخت معنی درست لازم است، و این شناخت باید بر تدبر و استنباط مقدم باشد، و به معنی صحیح همان است که سلف ازآن نص فهمیده‌اند. از این رو علما برای استنباط صحیح شرایط و ضوابطی بیان کرده‌اند، چنانکه می‏توان به سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه([[115]](#footnote-115)) و ابن قیّم([[116]](#footnote-116)) و شاطبی([[117]](#footnote-117)) و از متأخرین علال الفاسی([[118]](#footnote-118)) وغیره در این مورد اشاره کرد.

و این ضوابط در نکات ذیل متبلور است:

1. مفهومی که استنباط شده با آنچه از صحابه در تفسیر آیه نقل شده تضاد نداشته باشد. چون اگر با آن متضاد باشد به معنی این است که صحابه قرآن را غلط فهمیده‌اند و بر جهالت و گمراهی اجماع کرده‌اند، که بطلان چنین مطلبی مسلّم و آشکار است. و معنی شرط اول و دوم که ابن قیّم به آن اشاره کرده همین است([[119]](#footnote-119)).

چون استنباط تابع معنی صحیح آیه می‏باشد و برآن استوار است، پس معنی که از آن استنباط می‏شود باید صحیح و ثابت باشد و باید استنباط با مفهوم آیه پیوند و تلازم داشته باشد، و نباید استنباط از آیه تفسیر مطلق آن و معنی آیه فقط منحصر به آن باشد.

قرطبی می‏گوید: (تفسیر ظاهر نخست باید بر اساس نقل و سماع باشد تا غلط تفسیر نشود، سپس دایره فهم و استنباط گسترش خواهد یافت، و اینگونه راهی برای رسیدن به باطن قبل از حاکم کردن ظاهر نخواهد بود([[120]](#footnote-120)).

چون کسانیکه ادعا می‏کنند اسرار قرآن را فهمیده‌اند و تفسیر ظاهری را نمی‏پذیرند، مانند کسی هستند که می‏خواهند بدون گذشتن از درب به وسط خانه رسیده باشند([[121]](#footnote-121)). و معنای صحیح و ظاهر آیه همان است که سلف فهمیده‌اند.

1. استنباط موافق و مطابق زبان عربی باشد که زبان دین و امت است، و این از دیدگاه شاطبی اولین شرط است، و مفهوم آن و شرط سوم را که ابن قیم ذکر کرده شامل می‏شود.

شاطبی می‏گوید: هر مفهومی که از قرآن استنباط شده باشد و بازبان عربی منطبق نباشد از علوم قرآن به شمار نمی‏آید، و اگر کسی چنین ادعای در قرآن بکند دعوایش باطل است([[122]](#footnote-122)).

ج- استنباط شاهدی موافق از قرآن و سنت داشته باشد، و این شرط دومی است که شاطبی ذکر کرده، و بعضی اضافه کرده‌اند، تحمیل شود([[123]](#footnote-123)).

1. بنابراین، این مقوله که ایجاد فهمی جدیدی براین نص شرعی که سلف آن را نگفته است نیاز به توصیه دارد:
2. اگر مقصود از آن استنباطی اموری که با فهم سلف تضادی ندارد و از آن تخطئه گذشتگان لازم نمی‏آید، چنین با شرایط قوت دلیل ممکن است، چون شگفتی‏های قرآن تمام نمی‏شود و رسول اکرم ج صاحب جوامع الکلام بود، و تا اکنون همواره مسلمین از قرآن و سنت مفاهیم جدیدی استنباط می‏کنند و این فضل الله است به هرکسی‌که بخواهد می‏بخشد.
3. اگر مفهوم استنباط شده با آنچه سلف فهمیده‌اند مخالف باشد پذیرفته نیست، چون لازمه آن این است که جهالت و خطا به امت در قرآن برتر نسبت داده شود، چون امت محمد ج برگمراهی اتفاق نمی‏کند.
4. و بنابر آنچه گذشت التزام به فهم سلف به هیچ وجه مانع تدبر در قرآن نخواهد بود بلکه تدبر را ضابط مند می‏کند و مسیر آن را تصحیح می‏کند، و از زمینه‏های تدبر و استنباط امور ذیل است:
5. از جهت دلالت نصوص بر چاره‏ای مفاهیم دیگری‏که با فهم سلف مخالف نیست.
6. و از جهت استنباط احکام برای رخدادهای جدید از این نصوص و دلالت آن بر بعضی از احکام.

ج- و از جهت انتخاب و ترجیح از مفاهیمی متعددی که سلف استنباط کرده‌اند.

د-و از جهت حالت خود خواننده با این آیات که خودش در اجرای و انطباق آن در کجا قرار دارد؟ و این قسمت فهمی از تدبر است که بسیاری از طلاب علوم دینی چه برسد به دیگران از آن غفلت ورزیده‌اند.

# شبهه پنجم

که فهم سلف منجر به ایستایی عقل و حرکت علمی می‏شود

با اینکه تاکید می‏کنند که "عقل اولین ادله است و نه تنها اولین بلکه اساس است که درستی ادله را از روی آن می‏توان فهمید([[124]](#footnote-124))، و قرآن را بزرگ می‏داند و گوشزد می‏کند که به آن عمل شود و مرجع قرار گیرد"([[125]](#footnote-125)).

اما احتمال تناقض میان عقل و نقل را وارد می‏دانند، و می‏گویند "اگر روشن شد که بین ظاهر نص و برهان عقل تعارضی وجود دارد باید نص را تاویل کرد به گونه‏ای که با برهان عقل هم‌آهنگ شود"([[126]](#footnote-126)).

از این رو دکتر احمد کمال ابوالمجد به توسعه دایرۀ عقل و جمال دادن به آن تا نقش خود را در میدان تشریع بازی کند فرامی‏خواند،([[127]](#footnote-127)) و بر این باوراست که: "بحران واقعی در فرهنگ معاصر ما این است که عقل را از تخت حکومت پائین آورده‌اند"([[128]](#footnote-128)).

سپس آنچه را که او (مدرسه جمود) می‏نامد که از خصوصیت‏هایش "استغراق کامل در نصوص... و آن را اتباع می‏شمارند و نه بدعت گذاری". و منهجی که شیوه آن در اینکه شریعت حاکم است نه محکوم و مومنان باید احکام کلی و جزئی آن را اجرا کنند طعنه می‏زند([[129]](#footnote-129)).

سپس پیرامون این مدرسه فکری توضیح می‏دهد و می‏گوید: (ما اعتراضات خودرا به ساختار‏های فکری این منهج یعنی -منهج سلفی- پنهان نمی‏کنیم و باور داریم که این منهج و شیوه منجر به ناتوان شدن تمدن اسلامی و پائین آمدن جایگاه مسلمین خواهد شد) ([[130]](#footnote-130)).

بنابراین دکتر عبدالجواد یاسین به بازخوانی نصوص قرآن و سنت فرامی‏خواند اما تاکید می‏کند که نه به مفهوم سلفی آن که بیشتر آن را حجم زیاد روایات و احادیث تقریباً تشکیل می‏دهد و باید منابعی که نص نیست و سلفیت نصوص بر آن اعتماد کرده کنار زده شود و آنچه با عقل مخالف است دور گذاشته شود([[131]](#footnote-131)).

پاسخ به شبهه پنجم:

این شبهه را کسانیکه در گذشته و حال خود را عقل‏گرا می‏نامیده‌اند تکرار کرده‌اند و این شبهه را در مقابل کسانیکه آنها آنان را نص‏گراها می‏نامند مطرح می‏کنند، این شبهه از فلاسفه گذشته و از متفکران غربی در عصر حاضر وارد شده است.

در میان معتزله([[132]](#footnote-132)) کسانی بودند که تحت تاثیر فلاسفه قرار گرفته بودند و سپس متکلمین از اشاعره و ماتریدیه از آنها متأثر شدند.

چنانکه در میان منتسبین به عقل‏گرایی در جهان عربی ما افراد یافت می‏شود که تحت تاثیر موضع غرب نسبت به وحی قرار گرفته‌اند، غربی‏ها وحی را مانع فعالیت عقل می‏شمارند از دیدگاه آنها باید آنچه وحی می‏نامند را پذیرفت و به دنبال عقل را تعطیل کرد و یا اینکه از سلطۀ وحی آزاد شد که روشنی اقل و استقلال و فعالیت‏های متنوع آن را به دنبال خواهد داشت!.

موضع خصمانه غربی‏ها در برابر آنچه وحی می‏نامند.

از این جهت می‏توان قابل توجیه باشد که وحی نزد آنها همان سلطه کلیسا و خرافات آن است که بسیار جا وحی که بر پیامبر خدا نازل شده فاصله دارد، و یا اینکه غربی‏ها این دیدگاه را از فیلسوفانی به ارث برده‌اند که فقط بر عقل محض تکیه می‏کردند چون فکر می‏کردند عقل قابل اعتماد‏ترین وسیله‏ایست که می‏توان بوسیله آن این زندگی را سامان داد، چون آنها از چیز‏های دیگر که فوائد از عقل بودند مأیوس شده چون که یا اصلاً وحی را نشناخته بود یا چیزی را شناخته بودند که وحی نامیده می‌شده سپس دروغ و تقلبی بودنش آشکار گردید و آنگاه به آن کافر شدند([[133]](#footnote-133)).

اما چنین توجیهی در دین اسلامی ما جایگاهی ندارد، و خداوند مارا از آن بی‏نیاز کرده و مارا از تحمل سختی‏های درپیش گرفتن این راه پرپیج و خم و غیر قابل اعتماد بی‏نیاز کرده است، و وحی الهی که ما در دست داریم دقیق همان وحی است که از سوی الله بر پیامبر ج نازل و هیچ تغیری در آن انجام نشده است، ازاین رو ممکن نیست که با حقایق عقلی در تضاد قرار گیرد.

اصحاب رسول الله ج و تابعین اعتماد بر وحی و عقل سلیم را تنها راه سامان گرفتن زندگی بشر می‏دانستند، آنان به این دین ایمان آورده و رمز زندگی خود آن را عملاً اجرا کردند وجود باور دینی و اجرای آن هیچ مشکلی در زندگی آنها ایجاد نکرد بلکه فقدان آن یا فقدان یکی از آن دو (باور دینی و اجرای آن) مشکل ساز خواهد بود([[134]](#footnote-134)).

مشکل در تصور تضاد و تعارض وحی و عقل است، که چنین تصوری باعث می‏شود تا به گونه متفاوت موضع اتخاذ شود، یا به طور کلی وحی را از صحنه دور نماید و بر عقل تکیه نکنند تا به گفته خودشان انسانیت آزاد و راهش روشن شود، و یا اینکه به وحی توجه شود بدون آنکه اصطکاکی صورت گردد بلکه وحی را تاویل کنند یا آن را به عقل بسپارند تا تسلیم عقل شود و دوشادوش آن حرکت کند و به شرطی وحی قابل قبول باشد که باعقل هم‏آنگ باشد. این از یک سو و از سویی دیگر بعضی می‏گویند عقل را باید دور انداخت، چون بسیاری از صوفیان عقل را مذمت و عیب‏جویی می‏کنند و می‏گویند: زمانی انسان با حالات عالیه و مقامات بالا می‏رسد که عقل همراه نباشد، و به اموری دست می‏زنند که عقل را تکذیب و مستی و جنون و شیدایی را می‏ستاید و سخن از معارف و حالاتی می‏گویند که فقط با نبود عقل و تشخیص تحقق آن ممکن است، و همچنین اموری را تصدیق می‏کنند که با عقل صریح بطلان آن معلوم است.([[135]](#footnote-135))

و در مقابل این انحراف و خرافه‌گویی دو طرف، سلفی‏ها نه از عقل اعراض می‏کنند و آن را بدعت می‏شمارند و نه آن را فراتر از جایگاهش قرار داده و معصوم می‏انگارند، در میان این دو دیدگاه منهج سلفی راه میانه و اعتدال را در پیش گرفته است، چنانکه سلفیت همواره نماد میانه‏روی و اعتدال اسلام می‏باشد، و بر پایه فهم سلف امت از نصوص شریعت و اجرای عملی آن توسط آنها، استوار است. نگاه سلفی‏گری به این قضیه مهم به گونه ذیل است:

1. عقلی که اینجا منظور است و سلف در طرح‏ها و بیانات خود آن را مد نظر دارند، غریزه انسانی است که بوسله آن انسان می‏داند و می‏فهمد، مانند نیروی بینایی در چشم و چشایی در زبان، این نیرو در معقولات و معلومات شرط است و محور تکلیف است، و عقل انسان را از سایر حیوانات متمایز می‏کند([[136]](#footnote-136)).

اما کسانیکه خود را عقل‏گرا می‏نامند تا اکنون مفهموم عقل برای آنها مبهم است، و بیش ازهمه در تعریف آن دچار حیرت و اضطراب شده‌اند، حتی غربی‏ها با اینکه روی‏کردهای عقل‏گرای زیادی دارند، تعریف درستی از آن ارائه نکرده‌اند، چنانکه یکی در نظریه پردازان سکولاریست عرب اعتراف کرده است.([[137]](#footnote-137)) نزد گروهی از فلاسفه عقل یعنی خدا([[138]](#footnote-138)).

سوالی که پیش می‏آید این است که کلام خدا و رسول به کدام عقل مورد سخنش قرار می‏گیرد؟ و می‏خواهید عقل کدام یک از شما معیار سخنش نص مشرعی باشد، و کدام عقل معاصر هست که باید روی آن هزاران حساب باز کرد، آیا عقل مسلمان که باور قطعی به صحت آنچه در نصوص شرعی آمده دارد یا عقل کسانیکه در دین خود شک دارند و از نظر روانی در برابر تمدن دنیوی دیگر احساس سرخوردگی و شکست می‏کنند، یا عقل کسیکه به دین خدا و به کتاب و پیامبرش کفر ورزید معیار است([[139]](#footnote-139)).

1. عقل از دیدگاه سلف موهبتی ربانی و لطفی الهی است که خداوند به سبب آن بشر را گرامی داشته و بر بسیاری از آفریده‏هایش آن را برتری داده و عقل را شرط و محور تکلیف قرار داده است و احکامی را مقرر داشته که از آن به عنوان یکی از ضرورت‏های پنجگانه که شریعت‏ها آمده‌اند تا از آن حفاظت کنند، حمایت می‏کند، و آنچه را که موجب ضعف و یا از بین رفتن عقل می‏شود حرام گردانیده است.
2. عقل نزد علمای سلف اهمیت زیادی دارد، و آن چنانکه امام شافعی می‏گوید: وسیلۀ تشخیص است([[140]](#footnote-140)).

و وسیله علم و معیاری است که درست و نادرست علم و راجح و مرجوح آن در پرتو آن شناخته می‏شود، و آیینه‌ای است که بوسیله آن زیبایی و زشتی را می‏توان پی‏برد([[141]](#footnote-141)).

بنابراین نزد سلف عقل در شناخت علوم و کمال و صلاح اعمال شرط است، و باعقل است که علم و عمل کمال می‏یابد، اما عقل مستقل نیست.([[142]](#footnote-142))

1. عقل از دیدگاه سلف جزئی از انسان مخلوق است، ازاین رو معرفت بر آمده از آن پائین‏تر از دانشی است که وحی ارائه می‏کند، معرفت عقلی علم انسان است و وحی علم الله([[143]](#footnote-143)).

عقل از لغزش و خطا معصوم نیست و وسیله‏ایست محدود بر درک مانند حواس که محدودند و از حدود خود نمی‏توانند فراتر بردند، شاطبی می‏گوید: خداوند برای ادراک خطا عقول محدوده‏ای قرار داده که از آن فراتر نمی‏روند، و هرچیزی را نمی‏تواند درک کند، چون اگر چنین می‏بود با خداوند که همه چیز را درک می‏کند برابر می‏شد، پس معلومات الله پایان پذیر نیست، و معلومات بنده محدود و پایانی دارد، و آنچه پایان دارد و محدود است با آنچه محدود نیست و پایانی ندارد نمی‏تواند برابری کند([[144]](#footnote-144)).

1. سلف چون به عقل احترام می‏گذاشتند آن را وارد میدان‏هایی که آن را خوب نمی‏داند و وسیلۀ فهم آن را در دست ندارد و در آن نمی‏گنجد، وارد نکرده‌اند و بلکه فقط عقل را در جاه‏هایی به کار گرفته‌اند که خداوند فرمان داده که عقل را به کار گیرید؛ چنانکه خداوند متعال عقل مسلمان را راهنمایی می‏کند که:
2. دینش را از پیامبر بگیرد و توضیح داده که مسلمان به خصوص در زمینه اعتقادی و امور غیبی بر عقل خود تکیه کند هلاک و گمراه خواهد شد و یافته‏هایش چیزی جز گمان و هواپرستی بیش نخواهد بود.

چنانکه می‏فرماید: ﴿إِنۡ هِيَ إِلَّآ أَسۡمَآءٞ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهۡوَى ٱلۡأَنفُسُۖ وَلَقَدۡ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلۡهُدَىٰٓ﴾ [النجم: 23].

و می‏فرماید: ﴿فَإِن لَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكَ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [القصص: 50].

و عقل سلیم تاکید می‏کند که باید در برابر نص شرعی تسلیم شد و عقل سلیم مخالفت و رد کلام خدا و رسول را نمی‏پذیرد.

1. خداوند از مسلمان می‏خواهد که در کتاب خدا تدبر و فکر کند.

خداوند می‏فرماید: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ [ص: 29].

و می‏فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ﴾ [محمد: 24].

و خداوند اهل کتاب را به خاطر اینکه در کتاب خود تدبر کنند عیب گرفته است، و می‏فرماید: ﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ [البقرة: 78].

و امانيّ یعنی تلاوت تنها بدون تدبر در معانی آن، و ابن عباس می‏گوید: یعنی معانی کتاب را نمی‏دانند،([[145]](#footnote-145)) و مطابق دیگر در معنی آن گفته شده است([[146]](#footnote-146)).

ج- تدبر و اندیشیدن در کتاب جهان هستی و زندگی بشری و مادی، و آشنا شدن با سنت‏های الهی در آن و مسخّر کردن آن برای بشر، چنانکه خداوند متعال می‏فرماید: ﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ﴾ [يونس: 101].

و می‎فرماید: ﴿وَفِي ٱلۡأَرۡضِ ءَايَٰتٞ لِّلۡمُوقِنِينَ﴾ [الذاريات: 20].

و از پیامبر ج روایت است که فرمود: (در لغت‏های الله فکر کنید و در خود الله فکر نکنید)([[147]](#footnote-147)).

و امام شافعی / کتاب "الرسالة" را تالیف کرد تا منهج و شیوۀ تعامل عقلی با شریعت را ریشه‏دار و دارای اصل نماید.

1. بنابراین جای طبیعی عقل از دیدگاه سلف این است که بعد از وحی قرار گیرد و تابع وحی باشد و در پرتو نور آن و با راهنمایی آن حرکت کند، پس وحی حاکم و راهنما و سرور است، و عقل دنباله رو است و نقش خود را در چارچوب صلاحیت‏های‌که وحی برای آن ترسیم کرده و در پرتو رهنمود‏های آن بازی می‏کند، و حرکت درست عقل فقط در ضمن این دنباله روی ممکن و میّسر است، و اگر به این تبعیّت ملتزم باشد ثمربخش خواهد بود و اگر از آن بیرون رود و بالی برای خود و پیروانش می‏شود.

بلکه عقل نمی‏تواند در اموری‏که خارج از محدودۀ آن است از وحی بی‏نیاز باشد، اگر نور ایمان و قرآن باعقل مرتبط باشد مثل این است که با نور چشم نور خورشید و آتش بپیوندد، و اگر تنها باشد چیز‏هایی را نمی‏تواند درک کند نخواهد دید، و اگر عقل کاملاً از وحی جدا شود سخنان و کار‏ها حیوانی خواهد بود و ممکن است دارای لذت باشند همان طورکه حیوان از کار‏هایش لذت می‏برد... پیامبران چیز‏هایی آورده‌اند که عقل به آن نمی‏رسد ولی از لحاظ عقلی محال نیستند([[148]](#footnote-148)).

1. سخن خود ساختۀ مشکل تضاد عقل و نقل وارونه کردن حقیقت است و این سخن بر تصورات غلطی استوار است که عقل و وحی را یکسان تخریب می‏کند، و خاستگاه آن در جهالت بزرگ است:

جهالت نسبت به وحی، جهالت و عدم شناخت عقل، مخالف مضمون و آنچه وحی برآن دلالت می‏کند را نفهمیده است، بلکه از آن خلاف حقی که وحی دال بر آن است را فهمیده است....

چون عقل سلیم هرگز تصور نمی‏کند که عقل سالم با وحی تعرض دارد اما فرد جاهل گمان می‏برد که این شبهه عقلی است و حال آنکه این شبهه خیالی است و منشاء آن جهالت می‏باشد([[149]](#footnote-149)).

چون تعارض بین دو حقیقت ممکن نیست ازاین رو برای صحابه چنین تضاد و تعارض مطرح نبود، و اگر مردم گمان برند که در مواردی معقول با وحی در تضاد است قضیه نزد سلف فیصله شده، و آنچه که باید مقدم شود شریعت است و این کار سالم‏تر و به علم نزدیک‏تر است، چون شریعت حقی است که باطل به آن راهی ندارد و شک به آن وارد نمی‏شود و تضاد و تناقض در آن ممکن نیست و بعد از حق جز گمراهی جیزی نیست، و الله متعال حق است و سخن او حق است و رسول او حق است و هرآنچه با آن مخالف باشد باطل محض است که دلیلی بر صحت آن نیست، بلکه دلایل صحیحی که مقدمات آن به امور قطعی می‌انجامد بر بطلان آن دلالت دارد.

و ایمان داشتن به اسلام به عنوان دین و به محمد به عنوان پیامبر می‏طلبد که باید مطلقاً تسلیم پیامبر شد.

چنانکه خداوند می‏فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا﴾ [النساء: 65].

و می‏فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَٱتَّقُواْٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ﴾ [الحجرات: 1].

پس مقدم کردن عقل با ذوق و قیاس بر امر الله و رسول است، بنابراین یکی از اصول مورد اتفاق صحابه و تابعین و پیروان‏شان این است هیچ کسی حق ندارد با رأی و ذوق و عقل و قیاس و جد خود با قرآن مخالفت کند و اگر بکند آزاد پذیرفته نیست.([[150]](#footnote-150))

شاطبی می‏گوید: شریعت است که باید برهمه چیز مقدم شود و آنچه باید مؤخر شود نظر عقل است، پس درست نیست که ناقص نیازمند را بر کامل بی‏نیاز مقدم کنیم و این خلاف معقول و منقول است([[151]](#footnote-151)).

و از مقدم نمودن عقل بر وحی به ناچاریکی از دوکار انجام می‏شود:

یکی طعنه زدن به وحی و یا طعنه زدن به علم الله و هردو کفر است.

و از اصول ایمان به نبوت محمد ج که ایمان جز با آن تحقق نمی‏یابد به این دو اصل می‏توان اشاره کرد:

1. باید پذیرفت که پیامبر ج همه مسایل دین را رسانده است.
2. باید همه امور دینی که رسول اکرم آورده را بدون قید و شرط پذیرفت.

و هرکس که می‏گوید شرط پذیرفتن خبر پیامبر این است که معارض عقلی نداشته باشد، چنین کسی در حقیقت به پیامبر ج ایمان ندارد و اخباری که پیامبر در مورد ربوبیت داده را نمی‏پذیرد چون برای او تفاوتی نمی‏کند و اگر خبری از پیامبر بیاید و او با عقل خود آن را نداند تصدیق نمی‏کند، بلکه آن را تاویل میکند یا به حال خودش رها می‏نماید و اگر در مورد چیزی خبری از پیامبر نقل شده باشد و عقل او آن را بداند به آن باور می‏کند، پس برای چنین کس بودن پیامبر و سخنش و نبود پیامبر و خبر ندادنش تفاوتی نمی‏کند.

و قرآن و حدیث و اجماع نزد او تاثیر ندارد، و ائمه گفته‌اند هرکس برای پذیرفتن احادیث رسول اکرم چنین شرطی قایل شده باشد مانند کسانی است که گفتند:

﴿وَإِذَا جَآءَتۡهُمۡ ءَايَةٞ قَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ حَتَّىٰ نُؤۡتَىٰ مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ رُسُلُ ٱللَّهِۘٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥۗ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْ صَغَارٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا كَانُواْ يَمۡكُرُونَ﴾ [الأنعام: 124]([[152]](#footnote-152)).

مانند اینکه متأخرین آنها رازی وغیره گفته‌اند از دلایل عقلی به علم و یقین نمی‏توان رسید، بلکه اینها فقط دلایل لفظی ظنّی (گمان) می‏باشند([[153]](#footnote-153)).

1. بنابر همه آنچه گفته شد پس ممکن نیست که التزام به فهم سلف در نصوص شرعی مانع از نقش آخرین عقل باشد بلکه حرکت عقل را ضابطه‏مند و سیر آن را تصحیح می‏نماید، پس منهج سلفی که بر اساس فهم و برداشت سلف صالح از نصوص استوار است عقل مسلمان را در چارچوب‏های هدف‏مند و منهجی در چارچوب اصول عقیدتی و اخلاقی و تشریعی کنترل می‏کند و همچنین عقل مسلمان را از بدعت‏ها و خرافات و فلسلفه‏هایی که صفای آن را آلوده و حرکت آن را به متأخر می‏اندازد، و مسیرش را منحرف می‏کند، پالایش می‏کند. و سپس عقل را به جلو می‏برد تا راه پیشرفت و سازندگی را طی کند و منافع را متحقق نماید و مفاسد را دور کند و اینگونه ساختمان تمدن امت را بسازد([[154]](#footnote-154)).

پس دیدگاه سلفی مسلکی میانه است و شیوه‏ای را که در بهادادن به عقل و تمجید آن افراط کرد، و آن را در جایی به کار برده که مجال آن نیست و در توانایش نمی‏باشد، نمی‏پذیرد و همچنین عدم استفاده از عقل و کاستن از جایگاه و ارزش و اهمیت آن را نیز قبول ندارد.

پس سلفی‏ها عقل‏گراهای واقعی هستند([[155]](#footnote-155))، و آنان عقل را در چارچوب درست آن قرار داده و در جایی به کار برده‌اند که در آنجا خلاقیت نشان می‏دهد، و عقل را از ورطه‏هایی که آن را ممنون می‏کند دورنگه داشته‌اند پس هرکس راه والای نبوی را در پیش بگیرد خواهد دانست که عقل صریح با اقوال پیامبران موافق است نه مخالف([[156]](#footnote-156)).

1. اما دعوت به اینکه باید نص شرعی بوسیله مقررات عقلی که باور‏های فردی و شخصی است، مورد ارزیابی و به داوری گذاشته شود، تردیدی نیست که چنین کاری خطرناک و اعتماد به نص شرعی و تعظیم آن را متزلزل می‏کند درب را به روی هر جاهل و معرضی می‏گشاید تا ازاین طریق ثوابت شرعی را مورد عیب‏جویی قرار دهد و از زیربار احکام آن در برود.

و خطرناک‏تر این است که چنین دعوتی را کسانی سر می‏دهند که به علم و دعوت دینی منسوب اند، کسانیکه انتظار می‏رود آنان امت را به تمسک به دینش و چنگ زدن به کتاب و سنت و تعظیم نصوص شرعی، و تسلیم شدن به آن و مراجعه به آن برای داوری و عمل کردن به آن و مقدم داشتن آن برهمه چیز، دعوت دهند.

1. و همچنین این ادعا که سلف‏گری رشد علمی را متوقف می‏کند ادعایی است که تاریخ پیروان منهج سلف آن را رد می‏کند و آنچه حقیقت دارد این است که همواره همین شیوه تفکر بود که طلبه دار حرکت علمی و فعال نمودن آن بوده و حرکت علمی را از تقلید و جمود آزاد کرده، و عقل را از سلطۀ خرافات و افکار منحرف رهایی بخشیده است([[157]](#footnote-157)).

و هرکس در تاریخ تولید علمی مسلمین تأمل کند این مطلب را به وضوح مشاهده خواهد کرد و شخصیت‏هایی مانند ابن عبدالبر، و نووی و ابن تیمیه و ابن قیّم و ابن کثیر و ذهبی و محمد به عبدالوهاب و شوکانی و امثال‏شان از طلیعه داران حرکت فعالیت علمی و رهایی از جمود و تقلید بوده‌اند.

1. باید اشاره کرد که این اتهام که سلفی‏گری حجت عقل را نمی‏پذیرد اتهام تازه‏ای نیست، شیخ الاسلام ابن تیمیه این اتهام را ذکر می‏کند و اینگونه به آن پاسخ می‏دهد: «عجیب است که اهل کلام ادعا می‏کنند که اهل حدیث و سنت اهل تقلیدند و اهل نظر و استدلال نیستند، و منکر حجت عقل می‏باشند، و می‏گویند فلان امام حدیث نظر را قبول نکرده است، و اینگونه بر آنها اعتراض می‏کنند».

می‏گوید: به آنها باید گفت: آنچه می‏گویید درست نیست اهل سنت و حدیث آنچه در قرآن آمده را انکار نمی‏کنند و این اصلی است که همه بر آن اتفاق نظر دارند، و خداوند در بسیاری از آیات قرآن به نظر و تدبر فرمان داده، و از هیچ کسی از علمای سلف نقل نشده که منکر تفکر و تدبر باشد. و بلکه همه به‌اندیشیدن و تدبر که شریعت به آن فرمان دهد، امر می‏کنند. اما اشتراکی بین (نظر و استدلال) و لفظ (کلام) به وجود آمده، علمای سلف باطلی را که متکلمین ایجاد کرده‌اند را رد می‏کنند و نظر و کلام و استدلال آنها را نمی‏پذیرند، اینجاست که متکلمین گمان برده‌اند که این نپذیرفتن آنها مستلزم نپذیرفتن جنس و ماهیت نظر و استدلال است.([[158]](#footnote-158))

چنان‏که ابن قیم به کسانیکه سخن فلاسفه را در بحث‏های قللی و طبیعی ایشان رد می‏کنند و گمان می‏برند از لوازم تصدیق پیامبران ردّ اموری است که فلاسفه با عقل بدیهی دریافته‌اند و به مقدمات آن با حسّ پی برده‌اند، اعتراض کرده و می‏گوید: «دین و آورده‏های پیامبر به سبب اینها بزرگترین زیان را خواهد دید همان طور‏که از سوی ملحدین زیان می‏بیند. پس هردو به دین ضرر وارد می‏کنند، یکی با عیب‏جویی دین به آن زیان می‏زند و دیگری با کمک کردن به دین از راهی که راهش نیست»([[159]](#footnote-159)).

# شبهه ششم:

انگیزه التزام به فهم سلف شور و مقدس شمردن افراد و محبت پدران و نیاکان است.

دکتر عبدالحمید ابو سلیمان می‏گوید: نسبت دادن تقدس به اقوال و اجتهادات سلف و ملحق کردن آن به سنت و وحی یکی از دلایل کوتاهی ورزیدن در اقدام منهجی و روشمند است([[160]](#footnote-160)).

و دکتر محمد عمارة می‏گوید: به علت تقدسی که سلفی‏گری به نصوص دارد این تقدس تا دوران که این نصوص در آن گفته شده امتداد دارد و در حرکت سلفیت تعظیم گذشته شیوع پیدا کرده و هر چند گذشته دورتر شود این تعظیم بیشتر خواهد شد چون آن را ریشه‏دارتر می‏دانند...([[161]](#footnote-161)).

و دکتر علوانی می‏گوید: یکی از اسباب سلفی‏گری غریزه احترام به پدران و نیاکان و تعظیم فرهنگ گذشته و اضافه برآن پاره‏ای از نصوص که کذشته را دوران بهتر می‏شمارد نیز در التزام به سلفی‏گری تاثیر داشته است([[162]](#footnote-162)).

و دکتر عبدالحمید ابو سلیمان تاکید می‏کند راهی برای استفاده از اندیشه گذشتگان با شیوۀ مثبت برای حل قضایای معاصر باشد نیست، تا وقتی دیدگاه و مفهوم فکری میراث علما از افراد سلف پاکسازی نشود!! و تقدس از آنها زدوده نشود و تقدس فقط در قرآن و نصوص صحیح سنت منحصر نگردد([[163]](#footnote-163)).

پاسخ به شبهه ششم:

این شبهه با توجه به مطالب گذشته در امور ذیل خلاصه می‏شود:

1. مقدس شمردن اقوال سلف و آنچه از آنها نقل شده، در حرکت هدف‏مند نقص ایجاد می‏کند.
2. دلیل این تقدس تعظیم نصوص است و به دلیل تاثیر پاره‏ای از نصوص است که گذشته را با بهتر بودن ربط داده‌اند. و علت دیگر آن غریزه احترام گذاشتن به پدران و نیاکان و تعظیم علم و فرهنگ به ارث ماند از گذشتگان است.
3. نمی‏توان از اندیشه به ارث مانده از گذشتگان استفاده کرد مگر آن این تقدس زدوده شود و دیدگاه و مفهوم فکری از افراد سلف پاکسازی شود.

پاسخ:

اولاً: این تقدس و تعظیمی که از سوی سلفی‏گری برای نصوص انجام می‏گیرد از ویژگی‏های این شیوۀ فکری است که آن را از سایر شیوه‏های فکری هواپرستان و بدعت گذاران ستایز می‏نماید، شیوه‏های فکری که امیال بشری را تقدس داده‌اند تا از هیبت و عظمت نص شرعی بکاهند.

تقدس نصوص نتیجۀ تعظیم الله و مقدس شمردن او تعاون و تعظیم پیامبرش ج و پذیرفتن امر الله و رسول است.

خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا﴾ [الأحزاب: 36].

و می‏فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَٱتَّقُواْٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ﴾ [الحجرات: 1].

و می‏فرماید: ﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦۗ وَأُحِلَّتۡ لَكُمُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱجۡتَنِبُواْٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ﴾ [الحج: 30].

و می‏فرماید: ﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ﴾ [الحج: 32].

و در این مورد نصوص بیشمار آمده است.

دوم: از نشانه‏های تعظیم این نصوص این است که از تحریف گزاف‌کاران و تاویل جاهلان و دستبرد باطل‏گرایان حمایت شوند، و این می‏طلبد که این نصوص همان‏گونه فهمیده شوند که اصحاب رسول الله آن را فهمیده‌اند و در زمان نزول آن بود و کلمات و معانی آن را تروتازه از رسول خدا فراگرفته‌اند، بدون آن که با امیال بشری و اجتهادات آنها آلوده شود، و سپس به همین صورت شاگردان‏شان از تابعین و پیروان‏شان آن را از آنها گرفته‌اند.

سوم:خداوند به فضیلت سلف صالح شهادت داده و آنان را ستوده است و همچنین پیامبر ج به برتری آنان گواهی داده و الله و رسول او به پیروی از راه آنان و اقتدا به آنها امر کرده‌اند، پس پیروان سلفیت فرمان الله و رسول را تعظیم کرده و آن را مقدم می‏دارند.

چهارم: این تعظیم در چارچوب ضوابط شرعی قرار دارد که اجازه نمی‏دهد به غلو و عصمت و بدعت‌گذاری و یا ستم، و تحقیر کشانده شود.

پنجم: تعظیم فهم و درک سلف تا آگاهانه نبود و به خاطر این نیست که آنان پدران و نیاکان می‏باشند و اگر چنین می‏بود این تعظیم از آنها عبور می‏کرد و تا مشرکین امتداد می‏یافت چنانکه ناریونالیست‌ها اینگونه هستند، و همچنین اگر چنین می‏بود از خلف شروع می‏شد و از پدران نزدیک و فهم آنها بر فهم و استنباط متقدمین مقدم قرار گرفت.

و بلکه این تعظیم فقط به خاطر معیار‏های شرعی است که نصوص برآن دلالت دارد، و همه بر فضیلت آنها اجماع کرده‌اند و اتفاق نموده‌اند که آنان در علم و عمل و ایمان و عقل و دین و عبادتگوی سبقت را از همه بوده و برهمگان مقدم می‏باشند([[164]](#footnote-164)).

و دلالت معقول و سنجش درست را هم به مورد بالا باید اضافه کرد.([[165]](#footnote-165))

پس سلفی‏گری مسلکی است که مستند آن کتاب سنت می‏باشد و عقل و اجماع است آن را تأیید می‏نماید([[166]](#footnote-166)). و تجربه و تاریخ نیز به حقانیت آن گواهی می‏دهد.

پس متأخرین نمی‏تواند به‌اندازه متقدم در علوم شرعی راسخ و دارای دانش عمیق باشد، پس فراگیری صحابه به علوم شرعی را نسبت به فراگیری تابعین بیشتر است و همینطور آنها نسبت به بعدی‏ها([[167]](#footnote-167))و تجربه هم ثابت می‏کند که هیچ مسئله که با سلف در آن مخالفت شده نبوده مگر اینکه روشن شده که حق به جانب سلف بوده است([[168]](#footnote-168)).

و همچنین اتفاق نظر داشتن آنها در اعتقاد و اصول دین و اصول منهج و احکام بزرگ علمی، بزرگترین دلیل بر حق بودن آن است و بلکه «آیا دلیلی روشن‏تر ازاین بر حقانیت وجود دارد»([[169]](#footnote-169)).

ششم: هر شیوۀ فهمی از قرآن و سنت که فهم و درک سلف صالح را معیار قرار نمی‏دهد منهج و شیوه ناسالمی خواهد بود و درها را کاملاً می‏گشاید تا هرکس هر سخن ناحقی که می‏خواهد به خدا و دینش نسبت دهد.

و اینجاست که دین و نصوص آن بازیچه‏ای در دست هواپرستان خواهد بود، و هرج و مرج نصوص را فراخواهد گرفت، به گونه‏ای معانی نصوص به تعدد خوانندگان آن متعدد خواهد بود، و ازآن دینی پدید خواهد آمد که هر نامی جز دین اسلام می‏تواند برآن نهاد([[170]](#footnote-170)).

و مردم در مورد قرآن و سنت دچار اشتباه خواهند شد، و بدعت و سنت وحق و باطل در آمیخته خواهند شد، و دروازۀ اختلاف و تفرقه مذموم که اسلام برای از بین بردن آن در نطفه و بستی همه راه‏هایی که به آن می‏انجامد، آمده است گشوده خواهد شد. و قرآن قسمت قسمت خواهد شد و هر گروهی به آنچه دارند شادمان خواهند بود.

و همه اینها به تضعیف نص شرعی و غیر موثّر بودن خواهد انجامید و این هدف استراتژیک اغلب مذاهب معاصری است که به باز خوانی نص و فهم آن فرا می‏خوانند.

هفتم:پیروان این مدرسه فکری را می‏بینم که در مقابل کاستن از جایگاه سلف خلف و متکلمین و فلاسفه را تعظیم کرده و اهمیت می‏دهند، و همواره به اقوال آنها استفاده می‏کنند و در فراگیری و استنباط بر روش آنها اعتماد و تکیه می‏نمایند، متکلمین مانند جوینی و غزالی و ابن رشد و رازی و محمد عبده و افغانی وغیره([[171]](#footnote-171)).

و کمتر از آثار و روایات سلف صالح یعنی صحابه و پیروان‏شان استشهاد می‏کنند مگر اینکه به نفع چیزی باشد که می‏خواهند ثابت کنند، آنگاه می‏بینم که آن را خیلی تکرار می‏نمایند، و گاهی مفهومی را به آن تحمیل می‏کنند که احتمال آن را ندارد، مانند اینکه استشهاد می‏کنند که عمر س مصلحت را بر نص در سالی که قحط سالی بود مقدم کرد([[172]](#footnote-172)).

در صورتی که اگر واقعاً ثبوت چنین کاری از حضرت عمر صحت داشته باشد، ایشان س به این نص عمل کرد، که حدود را با شبهات دفع کنید([[173]](#footnote-173)). در صورتیکه آنچه از عمر روایت کرده‌اند صحت ندارد. بنابراین نیازی به توجیه آن نیست و زمانی باید به توجیه آن می‏پرداختیم که ثابت می‏شد.

آنچه ابن قیم می‏گوید بر اینها منطبق می‏شود: "و به دلیلی مفتی و حاکم نمی‏تواند به قول فلان و فلان متأخرین که مقلدین ائمه هستند فتوا بدهد و حکم کند و رأی و ترجیح اورا مستدل خود قرار دهد، و فتوا و حکم بخاری و اسحاق و.... را ترک می‏کند بلکه براین باور است که قول علمای متأخرین مقلد باید بر فتوای ابوبکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود مقدم باشد، و فقهای صحابه را نام برده است.

معلوم نیست چنین کسی وقتی اقوال صحابه را با اقوال و فتاوای مقلد متأخرین برابر بداند چه عذری نزد الله خواهد داشت، چه برسد به اینکه اقوال و فتاوا‏های آنان را بر اقوال و فتاوای صحابه ترجیح دهد([[174]](#footnote-174)).

و مشخص است که روایات و فتاوا‏های سلفی به استفاد از آرای متأخرین و فتواهای‏شان سزاوارتراند و نسبت نزدیک بودن آن به حق و درستی به نسبت نزدیکی آنها به دوران رسول الله می‏باشد، و فتوا‏های صحابه اولی تر از فتاوای تابعین، و فتاوای تابعین اولی تر از فتاوای تابع تابعین و همینطور در نسل‏های بعدی. هر چند دوران به رسول الله نزدیک‏تر باشد درستی غالب‏تر است، و این حکم برحب جنس است نه فرد فرد مسایل...

اما برتری داده شده‏ها در عصر متقدم از برتری داده شده‏ها در عصر متأخر بیشترند و اینگونه حقانیت و درستی در اقوال‏شان از حقانیت و درستی در اقوال بعدی‏ها بیشتر است، و تفاوت علوم متقدمین و متأخرین مانند تفاوت آنها در فضل و دیانت است([[175]](#footnote-175)).

به هرحال هر خلفی سلفی دارندو انسان بر دین دوستانش می‏باشد، هریک باید نگاه کند که با چه کسی دوستی می‏گیرد([[176]](#footnote-176)).

و خداوند متعال می‏فرماید: ﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۢ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: 67].

# شبهه هفتم

التزام به فهم سلف نشخوار کردن گذشته و استفتاء از مرده‏ها در شئون زنده‏هاست...، و چنین کلماتی که بوی تحقیر و عیب‏جویی می‏دهد.

دکتر محمد عمارۀ در مورد تکیه بر تفسیر سلف برای نصوص شرعی می‏گوید: و آیا بحران فکری بدتر و سخت‏تری از توقف عقل امت از خلاقیت و ایستادن آن در آستانه‏ها برای گدایی فتوا که از مرده‏های ما حل مشکلات زنده‏ها را می‏پرسد([[177]](#footnote-177)).

پاسخ به این شبهه:

اول: اینکه بیشتر کسانیکه پرچمدار این شبهه هستند متجددان افراطی هستند از سکولاریست‏ها و کسانیکه چپ اسلامی نامیده می‏شوند و امثال آنها که استناد به تعالیم اسلامی را به صورت کلی یا جزئی در تنظیم شؤونات زندگی نمی‏پذیرند، برخی ازاین افراد عبارتند از: عبدالله الغزوی، و جابری، و محمود امین العالم، و جابر عصفور، و معن زیاده و حسین احمد امین و امثال‏شان([[178]](#footnote-178)).

پرداختن به این افراد خارج از حدود کتاب ماست اما افرادی هستند که کم و بیش تحت تاثیر این شبهه قرار گرفته‌اند.

دوم: اینها به تقلید از غربی‏هایی که کلیسا و روحانیان دینی و همه اموری را که مربوط به دین بود را از بزرگترین موانع نهضت و پیشرفت اروپای جدید می‏دانشتند و ازاین رو به دشمنی با آنها برخاسته و از آنها متنفر شده و خواهان آزادی شدند آنان برای این کارث دلایل موجّهی داشتند سلفی‏گری و گذشته‏گرایی را تهمت و عیب و ننگ قرار داده‌اند، بنابر این متفکران مقلّدی که از غربی‏ها تقلید می‏کنند تاریخ امت خود و اوضاع آن را با آنچه در اروپا اتفاق مقایسه می‏کنند در صورتی که خرافات و حق و اجتهادت بشر و حدس و گمان‏های‏شان با وحی معصوم الهی قابل مقایسه نیست.

سوم: اینکه اگر به این اعتراض از روی منطق و انصاف نگاه شود در واقع این فضیلتی است برای سلفی‏ها، به دو دلیل:

1. در سطح تثوری:

این شیوه بر پایه تمسک به نصوص وحی بر اساس شیوه سلف امت و افراد برگزیده و عالم‏تر و عادل‏تر آن، استوار است، تردیدی نیست که این گذشته درخشان ماست و فهمیدن این نصوص بر اساس این شیوه محدود به زمانی نیست و بلکه همواره باید مأخذ قرار گیرد و بر شیوۀ همین متُد سلفی با آن تامل شود.

1. اما در سطح عملی:

بهترین کسانیکه نماد این شیوه بوده و آن را در زندگی اجرا کرده‌اند اصحاب رسول الله و سپس تابعین و بعدو از آنها پیروان‏شان اند.

و مقصود شیوه آنها در فهم نصوص و تطبیق آن می‏باشد، چنانکه امام مالک / می‏گوید: «آخر این امت اصلاح نمی‏شود مگر با آنچه اول آن اصلاح گردند، و به هیچ صورت منظور این نیست که به وسایل دوران آنها در زندگی عمرانی و شیوه‏های تولید و حمل و نقل و آموزش و پزشکی واژسازی و سامان‌دهی لشکر و ساختن مدارس و بیمارستان و کارخانه زمان آنها باز گردیم»([[179]](#footnote-179)).

بلکه یکی از بزرگ‌ترین خصوصیت‏های شیوۀ آنها پیوند دادن زندگی واقعی از طریق اجتهاد با شریعت است، و این باعث می‏شود تا این شیوه و طرز تفکر در ادوار زمان امتداد یابد و شایستگی شریعت را بر هر زمان و مگانی و فراگیری آن را آشکار کند([[180]](#footnote-180)).

بنابر این در می‏یابیم که بازگشت به گذشته و پیشرفت تعارض ندارد و بلکه می‏توانیم بگوئیم که پیشرفت حقیقی به معنای درست و کامل آن برای امت اسلامی هرگز تحقق نخواهد یافت مگر آن به شریعت اسلام آنگونه که الله آن را بر پیامبر نازل کرده تمسک بجوید، و تاریخ شاهد است که ارتباط بین پیشرفت و بین تمسک به شریعت ارتباطی همه جانبه بوده است([[181]](#footnote-181)).

بنابراین آنچه سلف صالح –رضوان الله علیهم- بر آن بوده فقط یک منهج و مذهب نیست، بلکه یک منهج و شیوه است که مذهب برآن برپا شده، شیوه و منهجی است در فهم نصوص شرعی و تعامل با آن، و تطبیق آن بر رخداد‏ها و امور تازه اجتهاد را ضابطه‏مند می‏کند.

و مذهبی است در امور غیبی که حمایی برای اجتهاد و اعمال رأی در آن نیست، مانند مسائل عقیده و صفات و سایر امور غیبی آنها برای چنین مسایل ثابتی که تغییر نمی‏کنند و تحت تاثیر شرایط زمان و مکان قرار نمی‏گیرند مذهب ثابت و نصوص و بیان ثابتی دارند.

و درست نیست که دراین مسئله مابر معیار‏های مادی محض تکیه کنیم، آن گونه که مفهوم غربی تقدم و تأخر می‏گوید، چون معیار‏های اسلامی دنیا و آخرت را مد نظر دارد و بر پایه نگاهی فراگیر به آنچه شایسته انسان است و به آنچه انسان را اصلاح می‏کند رستوار است([[182]](#footnote-182)).

چهارم: بنابر آنچه گذشت، پایه‏های سلفیت امروز امور ذیل است:

1. دعوت امت مسلمان به بازگشت به گذشته درخشان خود با تمسک به کتاب پرودگار و سنت پیامبرش در پرتو فهم سلف صالح در علم و عمل و سلوک و اخلاق و تعامل....
2. دور انداختن همه آنچه از گذشته در دوران جمود و تخلف به دین چسپانده شده، و دور انداختن همه بدعت‏ها و خرفاتی که به میراث و تاریخ آن اضافه شده بدعت‏ها و خرافاتی که دین از آن پاک و بیزار است، این بدعت‏ها و خرافات در دوران فتوحات اسلامی فرهنگ ملت‏های سابق و جاهلیت‏های پی در پی بود، که بعضی از مسلمین از آن متأثر شده و آن را به دین نسبت داده‌اند، و نسل در نسل آن را از یکدیگر به ارث برده‌اند تا جایی که بسیاری از جاهلان آن را از اساس دین و حقایق آن گمان برده‌اند. و اینجا‏ست که سلفیت برای جنگ با این خرافاتی که به ارث برده شده با دعوت دادن به بازگشت به صفای عقیده اسلامی و توحید خالص شمشیر مبارزه فرهنگی را از قیام برکشیده است تا دین از هر بدعت و نو آوری پاک شود، و نماد این مقاومت در قرن‏های اخیر دعوت اصلاحی شیخ محمد بن عبد الوهاب و دعوت افراد دیگری است که بعد از او آمده و با او هم‏فکر بود، و به شیوۀ او در پالایش عقیده از این خرافات جاهلی با او هم‏آهنگ بوده‌اند.
3. دعوت سلفی‏گری نیز در مقابل تهاجم غربی که عقل و فکر مسلمان را هدف قرار داده مقاومت می‏کند، بسیاری از فرزندان مسلمین فریب منطق یونانی و فلسفه اغریق را خورده و گمان برده‌اند که آن حقیقت است، و بسیاری از اینها کوشیده‌اند تا با پیرایش حقایق اسلام و نصوصش آن را تسلیم این داده‏های فکری مهاجم کنند، اینجا بود که علمای سلفی‏گری چون سدّ آهنینی در برابر این تهاجم ایستاده و پرده از حقیقت آن برداشته و دروغ آن را آشکار کرده‌اند، و در این راستا در رأس مبارزین می‏توان به شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردانش اشاره کرد. و قبل از آنها ائمه بزرگ در مخالفت و مبارزه با جهمیه و سایر فرقه‏های گمراه از راد مردان این میدان بوده‌اند. و کسانیکه بعد از آنها آمده و راه آنان را در دفاع از دین پیش گرفته‌اند. و امروز بسیاری از فرزندان مسلمین گول فرهنگ عربی و طرح‏های فکری آن را خورده.

و از آنجا که رکود عقب افتاده‏گی کشورهای خودرا مشاهده می‏کنند این فرهنگ بر عقل و اذهان آنان چیره شده است، و چنان اسیر این تمدن مادی شده‌اند، که آن را مقدس می‏شمارند، تا جایی که بعضی تنها راه پیشرفت ملت‏های خودرا تنها در تقلید کامل و کورکورانه از غرب می‏دانند.

و سلفیت امروزه در این راست، می‏کوشد یا امیداور است که با این تهاجم مبارزه کند، فکر و عقل مسلمان با تحامیم وحی الهی که بوسیله آن مسلمان به رشد مطلوب می‏رسد و به هویت خود باز می‏گردد پیوند بدهد تا اندیشه‏های مهاجم با نگاهی واقع‏گرانه و آگاهان برخورد نماید. و با وضعیت پیرامون خویش بانگاهی شرعی و آگاهانه رفتار کند، و شیوه سلف صالح را در تعامل آنان با زندگی در چارچوب تمسک به قرآن و سنت و در پرتو آن، الهام بگیرد([[183]](#footnote-183)).

پس مرجع سلفیت مطلقاً به گذشته نیست بلکه یک چیز مشخص است که در گذشته در قرآن و سنت طبق فهم درست آن و در فهم اصحاب و پیروان‏شان نماد پیدا می‏کند.

بنابراین سلفیت امروز به گذشته نگاه می‌کند و به بخش مثبت آن تمسک می‏جوید و از اولویات آن فهم سلف صالح از نصوص شرعی و تطبیق فکر و عملی آن می‏باشد، و همه امور منفی مربوط به گذشته که ارتباطی به دین ندارد را دور می‏اندازد، و می‏کوشد تا عقل و اذهان مسلمین را از مفاهیم بی‏ارزشی که از بیرون وارد دین شده و از دیگران به ارث برده شده است، پاک کند.

# شبهه هشتم

فهم سلف از تراث است. تراث (موروث گذشتگان) حکم مجملی است که احتمال حق و باطل و درست و نادرست در آن می‏رود، پس فهم سلف نیز اینگونه است.

دکتر قرضاوی می‏گوید: ما با کسانیکه تقدس یا عصمت را به همه آنچه گذشته نسبت می‏دهند موافق نیستیم، و نه با کسانیکه همه موروث گذشتگان را فقط به بهانه اینکه قدیمی است دور می‏اندازند موافقیم، بلکه باید انتخاب و گزینش کرد([[184]](#footnote-184)).

و اشاره می‏کند که حکم تراث (موروث گذشته) بد فهمیده شده و در جای مناسبش قرار داده نشده است، چون موروث شامل حق و باطل و درست و نادرست می‏شود، مثل بعضی از روایت‏های اسرائیلی به خصوص در تفسیر و بعضی از سخنان فلاسفه، و مباحث علم کلام، و بعضی از یاوه‏گویی‏های صوفیه([[185]](#footnote-185)).

و دکتر ابوالمجد اشاره می‏کند که موروث تعبیری پیچیده است که به برآمد‏های فرهنگی امت اشاره می‏کند... و آن آمیخته از دو چیز است:

از روح اسلام و مبادی و نصوص و توجیهات آن، و از امور بیشماری از شرایط محیط و ویژگی‏های ملت‏ها و مکان‏ها، و اتفاقات.... تا اینکه می‏گوید: ما نیازمندیم که از یک جهت موروث را به حساب بیاوریم و از سویی دیگر آن را رها کنیم، به حسابش می‏آوریم تا آنچه از آن اسلام شمرده می‏شود را بدانیم و آنچه را که از اصول عمومی مردم و شرایط زمان و مکان است را نیز بشناسیم...

تا اینکه می‏گوید: و آن را رها می‏کنیم چون هر نسلی حق دارد- بلکه وظیفه‌اش می‏باشد که تجربه به خودش را داشته باشد و نصوص را با تجربه خود بررسی کند و تجربه‌اش را با نصوص بیامیزد، و با توانایی اجتهاد نباید تقلید کند([[186]](#footnote-186)).

و دکتر طه العلوانی به بازخوانی منتقدانه و تحلیلی موروث فرا می‏خواند.... این بازخوانی باید بر اساس روشن معرفتی به همراه داور قرار دادن قرآن و سنت باشد تا اینگونه نباشیم که قرآن و سنت را کاملاً دور انداخته باشیم، و یا اینکه آن را مطلقلاً بپذیریم، و یا ایجاد هماهنگی و انتخاب دیمی، چون موروث اندیشه نسبی است که مقیّد به حدود زمان و مکان است([[187]](#footnote-187)).

پاسخ به شبهه هشتم:

1. این ادعا که موروث حکم مجملی است که احتمال حق و باطل و درستی و نادرستی در آن می‏رود، ادعای درستی است، و وقتی مقصود از موروث معنای فراگیر آن باشد یعنی همه علوم و دیدگاه‏ها و اجتهادات معرفتی و... که گذشتگان به ارث گذاشته‌اند. دراین صورت ما همه می‏گوئیم احتمال درستی و نادرستی درآن هست.
2. بنابراین باید حق و باطل را ازاین موروث معرفتی جدا کرد و بین درست و نادرست فرق گذاشت.
3. این فرق گذاشتن باید بر اساس یک مرجعیت ثابت و معیار دقیق و روش درستی باشد که این معارف و موروثات با آن سنجیده می‏شود انجام گیرد، آنگاه درست از نادرست و حق از باطل مشخص خواهد شد. نه اینکه این فرق گذاشتن بر اساس هوای نفس باشد و آنگاه مطالب دلچسب از موروث گرفته شود و غیر از رد شود چنان‏که متجددین همین کار را می‏کنند.
4. همه قبول دارند که وحی معصوم (قرآن و سنت) مرجع اساسی برای این جدا کردن است و آن یک معیار حق و معصوم است، و خداوند به ما فرمان داده که به هنگام اختلاف به آن مراجعه کنیم.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا﴾ [النساء: 59].

﴿وَإِذۡ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱئۡتِٱلۡقَوۡمَٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [الشعراء: 10].

و فهم صحابه و پیروان‏شان در فهم این وحی به این مرجعیت ملحق می‏شود، که چگونه فهمیده‌اند و چطور آن را اجرا کرده‌اند، چون رسول اکرم وقتی تفرقه و تعدد مناهج و شیوه‏ها را بیان کرد معیار شرعی را که بوسیله آن حق از باطل مشخص می‏شود را اینگونه بیان کرد: «آنچه من و اصحابم برآن هستیم»([[188]](#footnote-188)).

و آن راه مومنانی است که خداوند مارا به پیروی نمودن از آنها فرمان داده است.

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا﴾ [النساء: 115].

و دیگر دلایلی که بیانگر این است که باید به فهم آنان -رضوان الله علیهم- در وحی، ملتزم باشیم.

1. بنابر آنچه گذشت پس فهم سلف صالح از نصوص از موروث حق است نه باطل، و فهم آن بهترین نمونه فهم و درک از وحی است که اجرای عملی اسلام بر اساس آن فهم بوده است، که سزاوار است برای بعدی‏ها نمونه و سرمشق باشد.

و شیخ الاسلام / موضع شرعی در برابر این موروث را توضیح می‏دهد و می‏گوید: حقی که هیچ باطلی در آن نیست آورده‏های پیامبران از الله است، و ما آن را از روی کتاب و سنت و اجماع می‏شناسیم، و مطالبی که در مورد آن پیامبران از سوی الله سخنی نیاورده‌اند، یا آورده‌اند ولی ما راهی برای اطلاع یافتن از آن نداریم، در آن حق و باطل است؛ پس بنابر این حجتی که پیروی کردن از آن واجب است کتاب و سنت و اجماع می‏باشد([[189]](#footnote-189)).

سپس بیان نموده که حجت بر اساس دو اصل متبنی است:

1. این چیزی است که پیامبر آورده.
2. هر آنچه پیامبر آورده پیروی از آن واجب است.

اولی یک مقدمه علمی است که مبنای آن بر دانستن اسناد و دانستن متن می‏باشد و این برای کسانی است که به قرآن و سنت و اجماع از لحاظ و معنی و اسناد و متن آگاهی و دانش دارند.

و دومی ایمانی است که ضد آن کفر و نفاق است و بعضی از متکلمان و فلاسفه و متأمره و صوفیان به علت بعضی از کا‏رهایی که رسالت را عیب‏جویی می‏کند وارد کفر و نفاق شده‌اند..

و سپس بیان داشته که علاوه از آن یا از پیامبران روایت شده است یا نشده؟

اگر روایت شده اسرائیلیاتی که در دست مسلمین و دست اهل کتاب می‏باشد را شامل می‏شود و در آن حق و باطل به هم آمیخته شده است، رسول اکرم می‏فرماید: «هرگاه اهل کتاب سخنی گفتند نه تصدیق‏شان کنید و نه آنان را تکذیب نمائید، چون اگر تصدیق کنید ممکن است سخن باطلی گفته باشند و اگر تکذیب کنید شاید سخن حقی گفته باشند».

اما اگر موافق با آنچه می‏دانیم باشد روایت می‏شود چون تاکیدی است بر دانش ما و مشخص شده که حق است. اما اثبات یک حکم فقط از یک روایت اسرائیلی جایز نیست.

دوم: آنچه از فلاسفه نخستین و امثال‏شان روایت می‏شود، و آنچه در خواب یا بیداری به دل مسلمین می‏آید.

و آنچه قیاس‏های اصلی و فرعی نشان‏گر آن است و آنچه بزرگان این امت علما و پادشاه‏هان آن گفته‌اند، دراین تقلید و قیاس و الهام حق و باطل هست نه همه را می‏توان رد کرد و نه همه را می‏توان پذیرفت...

بلکه آنچه از آن موافق حق باشد پذیرفته می‏شود و آنچه باطل باشد پذیرفته نخواهد شد.([[190]](#footnote-190))

و علمای سلفی در گذشته و حال بررسی منتقدانه شان از موروث بشری به همین گونه بوده است که مفید مانند فهم سلف از نصوص را برداشته و نصی مانند بسیاری از افکار بدعت گذاران و هواپرستان را دور انداخته است.

بنابراین، پایبند نبودن به انصاف و روشمندی در تعامل با موروث و آن را یک مجموعه واحد قرار دادن و شمردن فهم از صحابه از نصوص به عنوان موروثی که باطل هم در آن هست و می‏توان آن را دور انداخت، و مفهوم جدیدی از نصوص شرعی ارائه کرد که قرن‏های صدر اسلام آن را نمی‏شناخته‌اند، و یا مفهومی گزینشی و استوار بر اساس امیال و هواپرستی، یک خیانت و ستم است. اما اینکه به همین بهانه بخواهی آن را کاملاً کنار بگذاریم این یعنی اینکه باید دینی غیر از اسلام جستجو کنیم.

# شبهه نهم

فهم سلف مناسب زمان خودشان بوده است، و اکنون زمانه تغییر یافته پس باید فهم تغییر کند، چون قرآن و سنت بر هر زمانی مناسب و صلاحیت دارند.

قرضاوی به بازگشت به اصول و کلیات سلفی‏گری و نه به اقوال جزئی سلف، دعوت می‏دهد و در مورد جزئیات می‏گوید: امور جزئی از شرایط زمان و مکان و عادات و احوال متأثر می‏گردد و به سنت تغییر اسباب آن، تغییر می‏کند.

بنابر این پاره‏ای از اقوال سلف را باید رها کرد چون مناسب خودشان بوده است... .

سپس در این مورد مثال‏هایی می‏آورد و می‏گوید: شاید در محیط بیداری اسلامی افرادی باشند که در کوتاه بودن لباس یا دراز بودن ریش و یا زدن نقاب برای زنان، سخت‏گیری نمایند.. . سپس اشاره می‏کند که این نشانه‏ها دراین مرحله اهمیت داشته است. و می‏گوید: درآن مرحله اینها مهم بودند چون از مظاهری بود که متمایز می‏کرد و دلایل به پالش کشیدن بود.

گویا دراین امور نصوص شرعی صریح و صحیحی که به آن امر می‏کند نیامده است.

سپس و بعد ازاین تاکید می‏کند که: پیروی از سلف ایجاب می‏کند تا ما برای زمان خود بکوشیم همان‌طور‏که آنان برای دوران خود تلاش کردند، و با عقل‏های خود برای سامان‏دهی زندگی اما بیندیشیم آنگونه که آنها با عقل‏های خود اندیشیدند، و زمان و محیط و عرف‏های خود را رعایت کنیم.... چنانچه که آنان رعایت کردند([[191]](#footnote-191)).

و علوانی می‏گوید که: دعوت به اینکه نباید از چارچوب فهم کسانیکه در سه قرن اول بوده‌اند فراتر رفت دیدگاه خطرناکی است، و معانی قرآن را در دایره فهم زمان مشخص و درسطح شیوه معرفتی آنها، محدود می‏کند([[192]](#footnote-192)).

بنابراین او می‏گوید معارف وحی باید از سایر آثار بشری که مطلق آن را احاطه کرده و انوار آن را پوشانده و با وحی شخصی خود و با ایدئولوژی و فرهنگ و عرف و تمدن و فرهنگ لغتخویش برآن حکم‏فرماست آزاد و پاک گردد([[193]](#footnote-193)).

و همچنین دکتر جمال الدین عطیه تاکید می‏کند که این اجتهادات پاسخی بوده برای شرایط زمانی و مکانی که با شرایط فعلی ما متفاوت بوده است، و ما نیازمند اجتهادات جدیدی هستیم که شرایط مارا رعایت می‏کند و رخداد‏های تازه را علاج می‏نماید([[194]](#footnote-194)).

پاسخ به شبهه نهم:

اول: اینکه این ادما درب را به روی سکولاریست‏ها که ندای تاریخی بودن نص را سرمی‏دهند می‏گشاید، و حد اقل تاریخی بودن جزئی که منظور از آن این است که گفته شود نص متأثر از زمان و مکان و مخاطب است، و چنین سخنی به این می‏انجامد که گفته شود احکام شریعت نسبی هستند و مطلق نمی‌باشند، و احکامی هستند که به و قایع و رخداد‏های جزئی مرتبط اند، از این رو تلاش کرده‌اند تا از پاره‏ای از علوم قرآن استفاده کنند و آن را اساس و محور پذیرفتن تاریخی بودن نص شرعی قرار دهند، مانند: اسباب نزول، و ناسخ و منسوخ، و مکی و مدنی وغیره.

و با این ادعای باطل و به بهانه تغییر یافتن اوضاع معاصر از اوضاع و شرایطی که این نصوص در آن آمد، گویا احکام شرعی باید تعطیل شوند و کسانیکه بعد از دوران نزول قرآن آمده‌اند بدان موظف نیستند([[195]](#footnote-195)).

و این به هتک حرمت و تقدس نص شرعی می‏انجامد و از حالت حکم به محکوم تنزل پیدا می‏کند و مرجعیت از آن انسان و اوضاع حاکم خواهد بود، و نص شرعی فقط پوششی برای توجیه خواهد بود و باید تسلیم اوضاع شود و گرنه به گمان این صاحبان این ادعای پوچ صلاحیت برای هر زمان و مکانی را نخواهد داشت([[196]](#footnote-196)).

دوم: اینکه و از آنجا اصحاب دیدگاه عقل‏گرایی اسلامی این ادعا را (یعنی تاریخی بودن و مرحله‏ای بودن نص) رد کرده‌اند([[197]](#footnote-197)).

اما آثار آن در بسیاری از طرح‏های‏شان([[198]](#footnote-198))هویداست و آن در بعضی از مسایل([[199]](#footnote-199)) اجرایی که به کار برده‌اند که می‏توان از آن چنین فهمید که پاره‏ای از نصوص مربوط به مرحله و تاریخ خود بوده است. و بعضی از اینها معتزله را ستوده‌اند که در نقد اخبار و روایات از شوه مرحله‏ای و تاریخی بودن نص استفاده کرده‌اند و متون روایات را در پرتو شرایط و اوضاع می‏خوانده‌اند([[200]](#footnote-200)).

و از مهم‏ترین مظاهر این اثر طعنه زدن آنها به قاعده شرعی که می‏گوید: (عموم لفظ اعتبار دارد به خصوص سبب).

و این قاعده اصولی است که بین مفهوم عام و کلی کلمه و بین سبب نزول جمع می‏کند، پس ما کلمه عام و کلی را در پرتو سبب نزول اگر یافت شود –که‌اندک است- تفسیر می‏کنیم و شریعت و لغت براین دلالت دارد و امت بر آن اجماع کرده است([[201]](#footnote-201)).

آنها پا به صراحت به این قاعده طعنه زده‌اند و یا در هنگام تفسیر نصوص آن را عیب گرفته‌اند..

از جمله کسانیکه این قاعده را تضعیف کرده دکتر غنوش([[202]](#footnote-202)) است، و کسیکه اجماع برآن را نپذیرفته قرضاوی است([[203]](#footnote-203)).

اگر این قاعده تضعیف شود و نصوص به اسباب نزول آن ربط داده شود درب به روی هواپرستان باز خواهد شد تا طبق امیال خود آنچه از احکام شریعت را که دوست دارند بپذیرند و آنچه را می‏خواهند رد کنند، و نصوص به بهانۀ اینکه به خاطر اسباب خاصی نازل شده‌اند رد خواهند شد.

و این شمولیت و جاودانگی شریعت را از بین می‏برد. این چیزی است که متجددان اسلامی و سکولاریست‏ها به صراحت بیان کرده‌اند، دکتر فهمی هوید می‏گوید: بررسی اسباب ورود حدیث محدودۀ التزام به هر حدیثی را مشخص خواهد کرد، و این مشکلی را از مسلمین دور خواهد کرد که در نتیجه ابهام موجود دراین زمینه آن رنج می‏برند([[204]](#footnote-204)).

یعنی عمل کردن به پاره‏ای از احادیث برای مسلمین مشکل و مشقّت زاست و چون اسباب ورود آن بررسی شود به عمل کردن به آن موظف نخواهد بود و مشکل از آنها رفع خواهد شد!!.

و خلیل عبدالکریم سکولاریست چپ‏گرا می‏گوید: این قضیه سختی و مشقت را از مخاطبان امروزی این نصوص رفع خواهد کرد، چون اینها نصوص تاریخی هستند([[205]](#footnote-205)).

متأسفانه کسانیکه عقل و رأی آنها با نص شرعی اصطکاک پیدا می‏کند اینگونه هستند، و تلاش می‏کنند راه بیرون رفتن از این بحران بیابند، چون اگر اسلام‏گرا باشد نمی‏تواند بدون دلیل نص را ملغی کند، و اگر سکولاریست باشد، خوانندگانش که در کل نص شرعی را احترام می‏کنند سخن اورا نخواهند پذیرفت([[206]](#footnote-206)).

سوم: اینکه این ادعا بر اساس قاعده‏ایست که بعضی از معاصرین ایجاد کرده‌اند که (فتوا با تغیر زمان تغییر می‏کند) اما چنین قاعده‏ای نزد سلف صالح اساسی ندارد و آنچه به امام شاطبی و ابن قیم نسبت داده شده صحت ندارد.

و شریعت ثابت است، کلیات و جزئیاتی دارد، و آنچه حکم الله باشد تا روز قیامت اینگونه خواهد بود، واجب واجب است، و مستحب مستحب است، و حرام حرام است، و تغییر فتوا فقط در اختلاف و تفاوت رخدادها و محقق شدن شرط و دلیل است، و احکام شرعی تغییر نمی‏کند و اختلافی در این نیست([[207]](#footnote-207)).

و منظور آنها بعضی از احکام مربوط به معاملات است نه عبادات و می‏گویند چون منافع و عرف و عادات تغییر یافته‌اند احکام باید تغییر کنند.

چهارم: در هر مسئله دینی سلف سخن گفته‌اند([[208]](#footnote-208)).

و این مسائل به دو نوع هستند:

1. مسائل علمی که ایمان آوردن به آن واجب است، مثل اسماء و صفات، و ملائکه و روز قیامت و امثال آن، این مسائل ارتباطی با تغییر زمان ندارد.
2. مسایل احکام عملی دراین علت حکم درآن طبق منهج سلف و ائمه بررسی می‏شود، و تغییر فتوا بستگی بررسی علت دارد و گاهی علت در یک زمانه متغیر است، پس تغییر فتوا ارتباطی با تغییر کردن زمان ندارد.

پنجم: تشابه مردم در مادات و احوال در ادوار مختلف امر مسلّمی است، و این عادت‏ها از لحاظ ممکن بودن تعیین وجه تشابه آن گاهی ممکن است محدود باشند، چون انسان در طبیعت انسانی از نظر عقل و روح و جسد..... مشترک کند، و دیگر وجوه تشابه آن، پس می‏توان با برگرداندن قضایای شبیه به هم به یکدیگر این وقایع و جزئیات آن را جمع‏آوری کرد و سپس هر یک با اصول شرعی طبق مشابهتی که دارد پیوند داده شود و در اینجا اجتهاد برای پی‌بردن به علت است([[209]](#footnote-209)). و آن یعنی تطبیق حکم شرعی استنباط شده از نص برآن واقعه مشخص.

شاطبی می‏گوید: اگر نبود این اجتهاد فرض شود احکام شرعی بر مکلفین فقط به صورت ذهنی خواهد بود...

و حکم زمانی خواهد بود که معلوم شود که این معین شامل آن مطلق یا عام می‏شود([[210]](#footnote-210)).

پس قضایای جدید و تازه نیازی به فهم جدیدی از نص ندارند و بلکه نیاز به فقیهی دارند که نص را طبق حقیقت آن به گونه سلف بفهمد و سپس علت را از آن حکم نص برآن دلالت می‏کند مشخص نماید، و براین قضیه جدید که باید حکم شرعی در مورد آن بیان شود تطبیق دهد و این وظیفه فقیه در هر زمان و مکانی است.

# خاتمه

الحمدلله بنعمته تتم الصالحات بعد از بررسی این شبهات و مناقشه آن دوست دارم که نتایجی که از این بحث به آن دست یافته‏ایم ذکر کنم، مهم‏ترین آن عبارت است از:

1. خطرناک بودن کاستن از جایگاه نص شرعی و دلالت آن با توسعه دادن دایرۀ ظنی بودن آن و یا فرضیه امکان داشتن معارض.
2. خطرناک بودن ایجاد مفاهیمی نو برای نصوص شرعی‏که مخالف باورهای سلف ش می‏باشد، زیرا سبب می‏شود تا با سلف در علم و عمل به این نصوص مخالف شود.
3. این درست است که شریعت و فقه فرق می‏کنند، شریعت به نصوص شرعی گفته می‏شود و فقه یعنی اجتهاد فقها، اما نباید این وسیله‏ای باشد برای بی اهمیت کردن فقه و یا توجیهی باشد برای تجدید نظر در احکام شرعی که علمای گذشته برآن اجماع کرده‌اند، و یا به بهانۀ تجدید خطاب دینی به گونه‏ای که دوشادوش زمان پیش برود احکام مورد بازبینی قرار گیرد.
4. اغلب اختلافات سلف در فهم نصوص اختلاف تنوّع است نه اختلاف تضاد، و اگر اندک اختلافی‏که به صورت تضاد در میان آنها بود قول بعضی بر بعضی دیگر حجت نیست و اختلاف به قرآن و سنت باز گردانده شود، و هرآنچه را دلیل ترجیح دهد ترجیح می‏دهیم، و همچنیناین اختلاف نباید بهانه‏ای باشد برای دور انداختن آنچه برآن اجماع کرده‌اند، و یا مفاهیم معروفی که آنها از نصوص ارائه کرده‌اند.
5. التزام به فهم سلف در نصوص از نیرومند‏ترین عواملی است که به اجتهاد ضابطه‏مند و مبارزه با تقلید بدون دلیل فرامی‏خواند، و کسانیکه به فهم سلف در نصوص ملتزم هستند، اینان بوده‌اند که با تقلید و پیروی بدون دلیل مبارزه کرده‌اند اما قضیه را همچنان بی‏مهار رها نکرده‌اند که هر مدعی هرچه می‏خواهد در کلام خدا بگوید و با دین و شریعت الهی به نام اجتهاد بازی کند.
6. التزام به فهم سلف صالح در نصوص به تدبر در قرآن فرامی‏خواند و شرایط و زمینه‏های تدبر و مسیر آن را مشخص می‏کند و به سمت درست آن را هدایت می‏کند تا اینگونه کلام و رسول و دین خدا و شریعت او حفاظت شود.
7. التزام به فهم سلف صالح در نصوص، عقل مسلمان در چارچوب ضوابط هدف‏مند و منهجی و با اصول عقیدتی و اخلاقی و تشریعی کنترل می‏کند، و همچنین آن را از بدعت‏ها و خرافه و فلسفه‏ها و هواپرستی‏هایی که صفای آن را مکدّر و حرکت آن را کند می‏کند پالایش می‏کند و عقل را تحریک می‏کند تا به سوی پیشرفت و آبادانی و سازندگی جهت تحقق منافع و جلوگیری از مفاسد گام بردارد، سلفی‏گری مسلکی میانه است که در بها دادن به عقل و تمجید آن افراط نمی‏کند و آن را در جاه‏هایی غیر از زمینه‏هایی که خداوند برای آن تعیین کرده وارد نمی‏کند، و همچنین اهمیت ندادن به عقل و کاستن از ارزش آن و تعطیل کردن آن را نمی‏پذیرد.
8. از مهم‏ترین ویژگی‏ها و نشانه‏ها منهج سلفی‏که استوار بر فهم سلف از نصوص می‏باشد این است که نصوص شرعی را تعظیم می‏کند و تسلیم آن می‏شود و با آن به مخالفت نمی‏پردازد، و این از تعظیم شعائر الله است که خداوند به تعظیم آن فرمان داده، و از جمله تعظیم این نصوص این است که از تحریف گزاف‏کاران و دستبرد باطل‏گرایان و تاویل جاهلان حمایت شوند، و این اقتضا می‏کند که نصوص مطابق با فهم صحابه و شاگردان‏شان فهمیده شود. و همچنین می‏طلبد که کسانی را که الله و رسول بزرگداشته‌اند گرامی و بزرگ داریم، و خداوند صحابه را ستوده و رسول اکرم به برتو بودن آنها گواهی داده است، و این تعظیم و بزرگداشت در چارچوب ضوابط شرعی و بدون غلو قایل بودن به عصمت و بدون بدعت گذاری و یا جفا و تحقیر خواهد بود.
9. سلفی‏گری به این فرامی‏خواند که با تمسک به قرآن و سنت به گذشته درخشان مسلمین باز گردیم و همه بدعت‏های موروثی که در دوران جمود و عقب افتادگی امت وارد دین شده را رها کنیم.
10. شریعت با کلیات و جزئیات خود ثابت است و هرآنچه حکم خدا باشد تا قیامت حکم اوست، واجب واجب است و مستحب مستحب است و حرام حرام است، و تغییر یافتن فتوا یعنی بررسی علت و متفاوت بود رخدادها، و احکام شریعت تغییر نمی‏کند.
11. موروث کلمه مجملی است که در مجموع شامل حق و باطل می‏شود و باید حق را از باطل جدا کرد و اما این جدا کردن نباید دیمی باشد که هرچه را دوست داشته باشیم بگیریم و هرچه بخواهیم دور بیندازیم، بلکه این جدا کردن بر اساس معیار دقیق و مستقیمی است که این شناخت‏ها و موروثات با آن سنجیده خواهد شد و آنجاست که حق گرفته می‏شود که حق همان فهم سلف صالح از نصوص است و باطل دور انداخته می‏شود و آن همه اموری است که مخالف قرآن و سنت می‏باشد.

وصلی الله وسلم وبارك علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه اجمعین.

پایان ترجمه

23 رمضان المبارک 1435هـ.

ساعت 12/2 بامداد

امارات متحده عربی

رأس الخیمه

1. - لسان العرب. ماده ش ب هـ13/503. [↑](#footnote-ref-1)
2. -مختار الصحاح 1/354. [↑](#footnote-ref-2)
3. -المصباح المنیر ص433. [↑](#footnote-ref-3)
4. -مفتاح دار السعادة 394. تحقیق عبد الرحمن قائد ضمن مجموعات شیخ بکر ابو زید. [↑](#footnote-ref-4)
5. -التدمریة ص104. [↑](#footnote-ref-5)
6. -مجموع الفتاوی 8/37. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مکتب عقل‏گرایی معاصر به سه گروه تقسیم می‏شود:

   کسانیکه به طور کلّی وحی را انکار می‏کنند، و آنها سکولاریست‏ها هستند، کسانیکه عماد الدین خلیل در مورد آنان می‏گوید: آنان بر این باورند که هر برنامه از برنامه‏های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و تربیتی زندگی بشر باید از عقل انسانی سرچشمه بگیرد، یعنی بدور از دین و اهل آن، تهافت العلمانیة، ص53.

   تقدس وحی را به صورت مستقیم انکار نمی‏کنند و ظاهرا به آن احترام می‏گذراند اما آن بدون محتوا و بدون آنکه نقشی داشته باشد می‏خواهند، و اموری ارائه می‏دهند که وحی را باطل می‏کند و آنرا به گونه ای مینماید که هیچ ارزش و اثری ندارد، و محمد ارکون و جابری و امثال‏شان از این طیف نمایندگی می‏کنند.

   گروه سوم عقل گراهای اسلامی تجدد خواه هستند که موضوع این پژوهش می‎باشد. [↑](#footnote-ref-7)
8. - معجم مقاییس اللغة لابن فارس3\95. ماده (سلف). [↑](#footnote-ref-8)
9. - القاموس المحیط 3\153، و لسان العرب 9\159، ماده (سلف) و ن ک النهایة في غریب الحدیث والآثار 390. [↑](#footnote-ref-9)
10. -تهذیب اللغة،432،43،12. و ن ک فهم السلف للنصوص الشرعیة. ص20. [↑](#footnote-ref-10)
11. -بخاری کتاب الرقاق. ح: 6065. [↑](#footnote-ref-11)
12. -ترمذی ح518\26. حاکم در المستدرک 1\128\129. و آجری در الشریعة 23، 1\179. و آلبانی در الصحیحة ح203، آن را صحیح شمرده است. [↑](#footnote-ref-12)
13. - ن ک فهم السلف الصالح للنصوص الشرعیة ص29. [↑](#footnote-ref-13)
14. - جمال الإصابة في أقوال الصحابة علائی. ص77. تحقیق: سلیمان اشقر. [↑](#footnote-ref-14)
15. - مجموع الفتاوی 4/91. [↑](#footnote-ref-15)
16. -الموافقات 1/95. [↑](#footnote-ref-16)
17. - ن ک الصراعق المرسلة 59،2. و إعلام الموقعین 118،4. [↑](#footnote-ref-17)
18. - لوامع الأنوار البهیة 20،1. [↑](#footnote-ref-18)
19. - زنیدی در کتاب السلفیة و قضایا العصر، ص33. به این تقسیم اشاره کرده است. [↑](#footnote-ref-19)
20. - فهم السلف الصالح للنصوص الشرعیة ص34. [↑](#footnote-ref-20)
21. - إعلام الموقعین 4/153. [↑](#footnote-ref-21)
22. - جامع العلوم و الحکم ص 75. [↑](#footnote-ref-22)
23. - فهم السلف ص64. [↑](#footnote-ref-23)
24. - بیان تلبیس الجهمیة 8\537. [↑](#footnote-ref-24)
25. - ن. ک: عقيدة المسلم غزالي 455، 47، ودستور الوحدة الثقافية ص86. وسر تأخر العرب والمسلمين ص56، وفصول في العقيدة بين السلف والخلف، قرضاوی ص84،65،65. والمرجعية العليا في الإسلام، قرضاوي 303، 309. ن. ک. كتاب التراث في ضوء العقل، د.محمد عمارة ص83 و13. وقراءة النص الديني بين التأويل الغربي والإسلامي. ص33. ن. ک.: أدب الاختلاف في الإسلام، د. طه العلواني ص39. وأعمال العقل، د.لؤي الصافي ص113. [↑](#footnote-ref-25)
26. -ديوان عدي بن زيد العابدي. ص200. [↑](#footnote-ref-26)
27. -الثقافة الإسلامية بين الاصالة والمعاصرة. قرضاوي. ص58-59. [↑](#footnote-ref-27)
28. - ن. ک. الثقافة العربية الإسلامية بين الأصالة والمعاصرة. قرضاوی، ص63- 68. [↑](#footnote-ref-28)
29. - حوار لا مواجهة، ص86. [↑](#footnote-ref-29)
30. - الفقه الإسلامي في طريق التجديد ص185. [↑](#footnote-ref-30)
31. - نحو فقه جديد للأقلیات ص62. [↑](#footnote-ref-31)
32. - بغية المرتاد. ص495. [↑](#footnote-ref-32)
33. - جامع الرسائل.ص266. [↑](#footnote-ref-33)
34. - ترمذی کتاب الفتن. و آلبانی در صحیح الجامع 1848 آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-34)
35. - مجموع الفتاوی 13/24. [↑](#footnote-ref-35)
36. - إعلام الموقعين 4/155. [↑](#footnote-ref-36)
37. - الاعتصام، شاطبی 2/260-264. [↑](#footnote-ref-37)
38. - اصولی‌ها فقه را اینگونه تعریف کرده‌اند: «دانستن احکام شرعی عملی که از دلایل تفصیلی آن استنباط شده است». ن ک شرح التلویح 1/12، و جمع الجوامع 1/58. [↑](#footnote-ref-38)
39. - ن ک موقف الاتجاه العقلاني الإسلامي المعاصر من النص الشرعی، د. سعد بن سجاد العتیبی، ص385. [↑](#footnote-ref-39)
40. - ن ک الثبات والشمول في الشریعة الإسلامیة. دکتر عابد بن محمد السفیانی. ص546-569. [↑](#footnote-ref-40)
41. - مستدرک حاکم. ح431. 1/328، بیهقی، ح266. 1/237.

    و تفسیر ابن ابی حاتم ح5534. 3/989. و طبری در تفسیرش 7/180. و لالکائی در شرح الأصول 786. 1/73. [↑](#footnote-ref-41)
42. - مصنف ابن ابی شیبه، ح33073. 11/244. تفسیر طبری 7/179. و مستدرک حاکم ح 430. 1/328. تفسیر ابن ابی حاتم ح5533، 3/988. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ن. ک. سنن سعید بن منصور 4/1287-1291. الفقیه و المتفقه بغدادی 1/1287. والدر المنثور 2/197. [↑](#footnote-ref-43)
44. - تفسیر القرطبی 5/229. و ابن العربی 1/496. و فتح القدیر 1/481. [↑](#footnote-ref-44)
45. - مصنف ابن ابی شیبه. ح33071. 11/143. و سعید بن منصور 4/1287. [↑](#footnote-ref-45)
46. - تفسیر قرطبی 7/177. [↑](#footnote-ref-46)
47. - أحکام القران 2/210. [↑](#footnote-ref-47)
48. - احکام القرآن 1/496. [↑](#footnote-ref-48)
49. - مجموع الفتاوی 10/344، 345. [↑](#footnote-ref-49)
50. - اعلام الموقعین 2/ 14 و 3/541. [↑](#footnote-ref-50)
51. - تفسیر ابن کثیر 4/136. [↑](#footnote-ref-51)
52. - فتح الباری 8/254، و فتح البیان 3/156، و محاسن التنزیل قاسمی 5/1344. [↑](#footnote-ref-52)
53. - التفسیر الکبیر 9/148. [↑](#footnote-ref-53)
54. - روح المعانی 5/87. تفسیر المنار 5/155. و تفسیر سعدی، ص202. و أضواء البيان 1/261. [↑](#footnote-ref-54)
55. - قواطع الأدلة 3/214. شرح اللمع 2/68. المستصفی 1/299. [↑](#footnote-ref-55)
56. - تفسیر المنار 5/172. والمسائل الأصولية في الآية، تالیف دکتر عبدالعزیز العوید، ص30-34. [↑](#footnote-ref-56)
57. - الاعتصام 2/342. [↑](#footnote-ref-57)
58. -الاعتصام 2/355. [↑](#footnote-ref-58)
59. - مجموع الفتاوی 26/202. [↑](#footnote-ref-59)
60. - مجموع الفتاوی 13، 135-136. [↑](#footnote-ref-60)
61. -قرضاوی در کتاب الاجتهاد فی الشریعة، ص107، 108 می‌گوید: بازنگری فقط منحصر در احکام "رأی" و نظر که برآمده از اجتهاد هستند در مواردیکه نص نباشد، نیست بلکه ممکن است شامل بعضی از احکامی که با دلایل ظنی ثابت شده اند مانند احادیث آحاد، نیز شود. [↑](#footnote-ref-61)
62. -ن ک موقف الاتجاه العقلاني الإسلامي، ص285، 286. [↑](#footnote-ref-62)
63. - تاریخ طبری 5، 73. و الکامل 3/334، 336. [↑](#footnote-ref-63)
64. -البدایة والنهایة. 7/280. [↑](#footnote-ref-64)
65. -تلبیس الجهمیه 1/473. [↑](#footnote-ref-65)
66. - الموافقات 3/76. ن. ک. موقف الاتجاه العقلاني ص378. [↑](#footnote-ref-66)
67. - السنن کتاب الصلاة، ح720. [↑](#footnote-ref-67)
68. - الاستقامة 1،47-49. [↑](#footnote-ref-68)
69. - مجموع الفتاوی 13، 118. [↑](#footnote-ref-69)
70. - مجموع الفتاوی 13، 118. [↑](#footnote-ref-70)
71. - مختصر الصواعق المرسلة ص413. [↑](#footnote-ref-71)
72. -مجموع الفتاوی. 6/56، 57. [↑](#footnote-ref-72)
73. - ن. ک. موقف الاتجاه العقلاني ص380. [↑](#footnote-ref-73)
74. - مقدمة في أصول التفسیر ص 35-37. [↑](#footnote-ref-74)
75. -تفسیر طبری 1/90. [↑](#footnote-ref-75)
76. -مقدمة في أصول التفسیر ص38. [↑](#footnote-ref-76)
77. -ن ک مقدمة في أصول التفسیر ص38-45. [↑](#footnote-ref-77)
78. - مجموع الفتاوی. 20، 14. [↑](#footnote-ref-78)
79. - مناقب الشافعی رازی ص49. و بیهقی المدخل إلى السنن الکبری 1/44، 45. و إعلام الموقعین 1/80. [↑](#footnote-ref-79)
80. - إعلام الموقعین 1/31. [↑](#footnote-ref-80)
81. - فهم السلف، ص39-43. [↑](#footnote-ref-81)
82. - بخاری ح4485. [↑](#footnote-ref-82)
83. -تجدید الفکر الإسلامی- اطار جدید- (بحث) ص38. [↑](#footnote-ref-83)
84. - أبعاد غائبة عن الفکر الإسلامي العاصر ص27. مجلۀ قضایا إسلامیة معاصرة، ش 999. [↑](#footnote-ref-84)
85. - أزمة الفکر الإسلامي 57. ن ک تیارات الفکر الإسلامي 125-127. و موقف الاتجاه العقلاني ص363. [↑](#footnote-ref-85)
86. - بخاری، 2697، و ابن ماجه باب2، ح14. [↑](#footnote-ref-86)
87. - جامع بیان العلم وفضله 2/136. [↑](#footnote-ref-87)
88. - جامع بیان العلم 2/112، ابن عبدالبر می‌گوید: سند آن معروف است. [↑](#footnote-ref-88)
89. - جامع بیان العلم 2/114. [↑](#footnote-ref-89)
90. - جامع بیان العلم 2/112. [↑](#footnote-ref-90)
91. - جامع بیان العلم، 2/112. [↑](#footnote-ref-91)
92. -احمد 1/337. و اسحاق ابن راهویه چنان که در المطالب العالیة 1/360 آمده است، و خطیب در الفقیه و المتفقه 1/145 و جامع بیان العلم ابن عبدالبر 2/239- 24 با اسانید صحیح. [↑](#footnote-ref-92)
93. - الانتقاء، ابن عبدالبر، ص145، اعلام الموقعین، 2/201. [↑](#footnote-ref-93)
94. -ارشاد السالک، 1/227. [↑](#footnote-ref-94)
95. - مجموع الفتاوی 20/211، 212. و إعلام الموقعين 2/201. [↑](#footnote-ref-95)
96. - الاحکام. 6/294. [↑](#footnote-ref-96)
97. - الموافقات. شاطبی. 1/104. [↑](#footnote-ref-97)
98. - الرسالة، ص22، ش59. [↑](#footnote-ref-98)
99. -ن ک المستصفی. 2/354، الإحکام آمدی 4/164، مجموع الفتاوی 33/143، و إعلام الموقعین 3/389، و إرشاد الفحول 25/221. [↑](#footnote-ref-99)
100. - ن ک المستصفی 2/354، و الإحکام آمدی 6/164، و مجموع الفتاوی 33/143. [↑](#footnote-ref-100)
101. - منبع مذکور. ص80. و ن. ک. السلفیة و قضایا العصر، زنیدی، ص227- 230. [↑](#footnote-ref-101)
102. - الاجتهاد في الشریعة الإسلامیة، ص56 و ص 170. [↑](#footnote-ref-102)
103. - حواله سابق. ص107- 108. [↑](#footnote-ref-103)
104. - معالم المنهج الاسلامی. ص100-103 و124. [↑](#footnote-ref-104)
105. - السلفية وقضايا العصر ص225. [↑](#footnote-ref-105)
106. - ن ک السلفية وقضايا العصر م228. [↑](#footnote-ref-106)
107. - ن. ک. إعلام الموقعين 1/61، 67. وموقف الاتجاه العقلاني الإسلامي المعاصر من النص الشرعي ص 406. [↑](#footnote-ref-107)
108. -جامع بیان العلم و فضله. 2/117. [↑](#footnote-ref-108)
109. - إعلام الموقعين 2/187-188. [↑](#footnote-ref-109)
110. -جامع بیان العلم 2/115. [↑](#footnote-ref-110)
111. -ن ک: المرجعیة العلیا للقرآن والسنة. قرضاوی. ص122-123. والسلطة في الاسلام. د.عبدالجهاد یاسین. ص307-106. و ن ک: موقف الاتجاه العقلانی المعاصر من النص الشرعی. ص377. [↑](#footnote-ref-111)
112. - مصنف عبدالرزاق. ح2017، و الزهد ابن مبارک 808، و سنن سعید بن منصور، ح7، و مستدرک حاکم، 1/555، 566، و البانی در الصحیحة 660، 2/268. و در ضیعف الجامع، ح2023، (1/202). [↑](#footnote-ref-112)
113. -معالم التنزیل. 2/2055. [↑](#footnote-ref-113)
114. - مجموع الفتاوی. 13/243. [↑](#footnote-ref-114)
115. - حواله سابق، 13/241-242. [↑](#footnote-ref-115)
116. - التبیان فی اقسام القرآن. 1/168-169. [↑](#footnote-ref-116)
117. - شاطبی. 4/232. [↑](#footnote-ref-117)
118. - مقاصد الشریعه. 91. [↑](#footnote-ref-118)
119. - ضوابط استعمال المصطلحات العقدیه. دکتر العتیبی. ص246. [↑](#footnote-ref-119)
120. -الجامع الاحکام القرآن. 1/59. [↑](#footnote-ref-120)
121. -الاتقان. سیوطی. 2/267. [↑](#footnote-ref-121)
122. -الموافقات. شاطبی. 3/224. محقق: مشهور بن حسن. [↑](#footnote-ref-122)
123. -معالم الاستنباط فی علم التفسیر. نایف الزهرانی. ص28. [↑](#footnote-ref-123)
124. - تیارات الفکر الاسلامي د.عمارة ص70، و قرضاوی المراجعة العلیا للقرآن والسنة ص352. [↑](#footnote-ref-124)
125. -القرآن و السلطان، د.فهمی هویدی ص49. [↑](#footnote-ref-125)
126. -الدولة الإسلامیة بین العلمانیة والسلطة الدینیة د. عماره، ص16. و ن ک المرجعة العلیا، ص122، 123. [↑](#footnote-ref-126)
127. -حوار لا مواجهة ص13. [↑](#footnote-ref-127)
128. -حوار لا مواجهة ص36 و 44. [↑](#footnote-ref-128)
129. - حواله مذکور ص 38 و ن ک تجدید الفکر الاسلامی. [↑](#footnote-ref-129)
130. - حوار لا مواجهة ص39. [↑](#footnote-ref-130)
131. - حوار لا مواجهة ص39. [↑](#footnote-ref-131)
132. - چنانکه متجددین شیوه های کلامی قدیم معتزله و اشاعره را میستانید. ن ک السلطة فی الاسلام. عبدالجواد یاسین. ص37، 106، 126، 258. والمرجعیة العلیا، یوسف قرضاوی. ص122-123. [↑](#footnote-ref-132)
133. -تاریخ الفلسفه الیوناینه. یوسف اکرم. ص91. [↑](#footnote-ref-133)
134. -السلقیة وقضایا العصر. ص199. [↑](#footnote-ref-134)
135. -مجموع الفتاوی. 3/338. [↑](#footnote-ref-135)
136. -مجموع الفتاوی. 3/337-339. درء التعارض 1/89. مفتاح دار السعاده. ص120. [↑](#footnote-ref-136)
137. -اولیه العقل. عادل ضاهر. ص18. [↑](#footnote-ref-137)
138. -المعجم الفلسفی. ص423. [↑](#footnote-ref-138)
139. -ن ک موقف الاتجاه العقلانی. ص126. [↑](#footnote-ref-139)
140. -قواطع الادلة . سمعانی. ص249. [↑](#footnote-ref-140)
141. -مفتاح دار السعادة. ص120. [↑](#footnote-ref-141)
142. -مجموع الفتاوی. 3/338-339. [↑](#footnote-ref-142)
143. -السلفیة وقضایا العصر. ص997. [↑](#footnote-ref-143)
144. - الاعتصام.3/216. [↑](#footnote-ref-144)
145. - تفسیر بغوی. 1/69. [↑](#footnote-ref-145)
146. - الطبری. 1/374. وسمعانی. 1/99. [↑](#footnote-ref-146)
147. - طبرانی در الاوسط، 6454. وبیهقی در شعب، 1/75. ولاکلائی در شرح السنة. 1/119. [↑](#footnote-ref-147)
148. -مجموع الفتاوی. 3/339. [↑](#footnote-ref-148)
149. -الصواعق المرسلة 4/1027. [↑](#footnote-ref-149)
150. -درء تعارض العقل والنقل 5/299-300. [↑](#footnote-ref-150)
151. -الاعتصام. 3/228. [↑](#footnote-ref-151)
152. - شرح العقیدة الاصبهانیة ص40. [↑](#footnote-ref-152)
153. - الأربعین فی اصول الدین، رازی. ص216-218. والمطالب العلیة. 9/113-118. والمواقف ایجی وشرح آن. 9/208. وغایة المرام آمدی. ص123. [↑](#footnote-ref-153)
154. - أبعاد غائبة عن الفکر الاسلامی المعاصر. طه جابر الحلوانی. ص31. [↑](#footnote-ref-154)
155. - دکتر جعفر ادریس مقاله دارند تحت عنوان السلفیون هم العقلانیون که این مقاله در جمله بیان ش 248 ماه ربیع الثانی 1429هـ منتشر شده است. [↑](#footnote-ref-155)
156. - الصعدیة. 2/111. ابن تیمیه /. [↑](#footnote-ref-156)
157. - ن ک موقف الاتجاه العقلانی الاسلامی... ص383. [↑](#footnote-ref-157)
158. -مجموع الفتاوی. 4/55-56. [↑](#footnote-ref-158)
159. -مفتاح راد السعادة. 2/212. [↑](#footnote-ref-159)
160. -ن ک ازمة العقل المسلم. ص94. [↑](#footnote-ref-160)
161. -تیارات الفکر الاسلامی. ص139. [↑](#footnote-ref-161)
162. -ابعاد غائیة عن الفکر الاسلامی المعاصر. ص43. [↑](#footnote-ref-162)
163. -ازمة العقل المسلم.ص94. [↑](#footnote-ref-163)
164. - مجموع الفتاوی. 4/158. [↑](#footnote-ref-164)
165. - فهم السلف الصالح... ص71-88. [↑](#footnote-ref-165)
166. - موقف الاتجاه العقلانی. ص378. [↑](#footnote-ref-166)
167. - ن ک: الموافقات. 1/74. [↑](#footnote-ref-167)
168. - نقض المنطق. ص8. [↑](#footnote-ref-168)
169. - الحجه فی بیان المحجة لقوام السنة. 2/224. [↑](#footnote-ref-169)
170. - القراءة الجدیدة للنص الدینی. دکتر عبدالحمید النجار. ص158. و ن ک جنایة العصرانیین الاسلامی علی النص الشرعی. [↑](#footnote-ref-170)
171. - ن ک موقف الاتجاه العقلانی. ص377. [↑](#footnote-ref-171)
172. - مصنف ابن ابی شیبه. 10/27، و مصنف عبدالرزاق. 18990 و (18991) با اسانید ضیعف و البانی آن را در الارواء، ح:2428. ضعیف قرار داده است. [↑](#footnote-ref-172)
173. - از رسول اکرم روایت شده ابن عدی و غیره از عمر بن عبدالعزیز به صورت مرسل روایت کرده اند. و ترمذی، ح:1424، 1/33. و دارقطنی در سنن خود، ص324 آن ضعیف شمرده. و مستدرک حاکم. 4/384-385. و خطیب. 5/331 به روایت عایشه با سند ضعیف و البانی در الضعیف 2197، 5/222. و در الارواء، ح236، 1355. و در ضعیف الجامع 258 و 259 بیان کرده است. و ابن باز می‌گوید طرق حدیث ضعیف است و لی مجموع آن یکدیگر را تقویت میکند و حسن لغیره است. سایت رسمی شیخ بن باز. ح:25. [↑](#footnote-ref-173)
174. - إعلام الموقعين 4/118. [↑](#footnote-ref-174)
175. - إعلام الموقعين 4/118. [↑](#footnote-ref-175)
176. - ابو داود. ح:4833. (ادب: 16). و ترمذی، ح: 2378. زهد: 145. و می‌گوید: (حسن غریب). و مسند احمد. 2/303، 334. و البانی در تخریج مشکاة. ح: 5019. [↑](#footnote-ref-176)
177. - أزمة الفکر الاسلامی ص57. و ن ک تیارات الفکر الاسلامی. ص: 125-127. [↑](#footnote-ref-177)
178. -ن ک التراث و التحدیات العصر فی الوطن العربی. ص55. الخطاب العربی المعاصر. ص65. الاسلام و الحداث. ص18. و ن ک السلفیه و قضایا العصر زنیدی. ص102. [↑](#footnote-ref-178)
179. - قواعد المنهج السلفی. مصطفی جلمی. ص51. [↑](#footnote-ref-179)
180. - الموقف المعاصر من الفکر السلفی. ص529. و موقف الاتجاه العقلانی الاسلامی المعاصر من النص الشرعی. ص383. [↑](#footnote-ref-180)
181. - موقف الاتجاه العقلانی. ص383. [↑](#footnote-ref-181)
182. - موقف الاتجاه العقلانی. ص383. [↑](#footnote-ref-182)
183. - السلفية وقضايا العصر، زنیدی ص107. [↑](#footnote-ref-183)
184. - الثقافة العربية الإسلامية ص63. [↑](#footnote-ref-184)
185. - الثقافة العربية الإسلامية ص63. [↑](#footnote-ref-185)
186. - حوار لا مواجهة ص43. [↑](#footnote-ref-186)
187. - اسلامیة المعرفة بین الامس والیوم. ص26. [↑](#footnote-ref-187)
188. - ترمذی. ح518/26. مستدرک حاکم 1/128، 129. و البانی در الصحیحة. ح:203. [↑](#footnote-ref-188)
189. - مجموع الفتاوی. 19/5-7. [↑](#footnote-ref-189)
190. - مجموع الفتاوی. 19/5-7. [↑](#footnote-ref-190)
191. - الثقافة العربیة الاسلامیة بین الاصالة و المعاصرة. ص58-59. [↑](#footnote-ref-191)
192. - مناهج التجدید. عبدالجبار الرفاعی. ص133. [↑](#footnote-ref-192)
193. - ازلة الانسانیة و دور القرآن. ص82. [↑](#footnote-ref-193)
194. - نحو فقه جدید للاقلیات. ص64. [↑](#footnote-ref-194)
195. - ن ک التاریخ والتجدید. حسن حنفی. ص62، 157. [↑](#footnote-ref-195)
196. - ن ک العلمانیون والقرآن. ص847. و موقف الإتجاه السلفی. ص465. وموقف الإتجاه العقلانی. ص466. [↑](#footnote-ref-196)
197. - از آن جمله دکتر قرضاوی در کیف نتعامل مع القرآن. ص6563. و دکتر محمد عمارة در کتاب سقوط العلمانی 18-22 و .... [↑](#footnote-ref-197)
198. - ن ک اسلامیة المعرفة. دکتر علوانی. ص22، 24. والنظریة الاسلامیة للعلاقات الدولیة. دکتر عبدالحمید ابو سلیمان. ص157-161. [↑](#footnote-ref-198)
199. - ن ک و تجدید الفکر الاسلامی. ابوالمجد. ص49. و حوار لا مواجهة ص44. و ن ک من فقه الدولة فی الاسلام. قرضاوی. ص67، 175. [↑](#footnote-ref-199)
200. - السلطة الاسلام. عبدالجواد یاسین. ص119. [↑](#footnote-ref-200)
201. - ن ک الاسلامی فی مواجهة التحدیات. ص207، وکیف نتامل مع القرآن العظیم. ص252. وموقف الاتجاه العقلانی. ص469. [↑](#footnote-ref-201)
202. - الحریات العامة فی الدولة الاسلامی. ص129. [↑](#footnote-ref-202)
203. 9- من فقه الدولة عن الإسلام. ص175. [↑](#footnote-ref-203)
204. - القرآن و السلطان. ص85. [↑](#footnote-ref-204)
205. - شدو الربابة فی احوال الصحابة. ص86. و ن النص السلطة الحقیقه. حامد ابو زید. ص139. [↑](#footnote-ref-205)
206. - موقف الاتجاه العقلانی الاسلامی المعاصر من النص الشرعی. ص490. [↑](#footnote-ref-206)
207. -ن ک الثبات و الشمول فی الشریعة الإسلامیة. ص448-489. [↑](#footnote-ref-207)
208. -مجموع الفتاوی. 13/27. [↑](#footnote-ref-208)
209. -موقف الاتجاه العقلانی. ص286-287. [↑](#footnote-ref-209)
210. -المواثقات. 4/59. [↑](#footnote-ref-210)